

معجزات حضرت خاتم الانبیا

و چون شراب حاضر شد او را شراب تکلیف نمودند گفت من هر درایم و در میان شرب خمر نکند پس در آب بشد و قصد کشتن او
کردند گفت ای قوم مرا بکشید که من بسند که شما اقرار میکنم من بسند که یکی از ایشان اقرار کرد آنکس را بجمع آورد و پیرود
یهودی بسید در هم فروخت یهودی از قصه وی تعجب نمود سلمان سر گذشت خود اظهار کرد و گفت مرا کن ای نیست غیر از اینکه
محمد و وحی او را دوست دارم یهودی گفت من ترا و محمد ترا دشمن دارم انگاه سلمان را پیرود آورد از خانه و در یک بسیاری
بر در خانه یهودی بود گفت ای روزبه اگر تا صبح با التام این ریکو ازین موضع بزداشته باشی ترا بقتل رسانم سلمان آب
ناچار بصوبت انکار تن در داده ریکو می کشید تا آنکه طاقش طاق شد دست بدعا برداشته گفت یا رب انک جنت محمد
و وصیه الی یحیی و سید علی و جی و ارحم انامیه و بخت خود از حضرت قاضی کجاست مسست نمود حضرت برسل از باغ با
برای کشت که از یکرا از انجا برکنده بگانی که یهودی گفته بود ریخت چو بصر شد یهودی دید که از یکرا از انجا با التام نقل شده او
گفت ای روزبه تو ساحر بوده من مطلع بنوم الحال ترا ازین ده اخراج میکنم که مباد امارا بسحر هلاک گردانی پس ویرا از انجا
پیرود کرد و بزد سید نام فروخت ازین سلمان را دوست میداشت و او را باغی بود بوی گذاشت که از انچه خواهد از ان بخورد
و بخشد و صدق کند بعد از آن سلمان بدت بر حسب میشت حقانی در آبنای خانه و پوسته چشم از زویش در جستجوی گوهر مضمود
چو شب طلای زمان فرقت در انتظار طلوع اقبال کتاب وجود محمد میگذرایند تا آنکه روزی هفت نزدیک که میباید ابری برایشان
سایه افکنده تا داخل باغند و آن ابر همچنان با ایشان حرکت میکرد و میباید سلمان از ان خلاصت دریافت که چاه در میان آنها
پنجهری باشد و آن هفت تریکی جناب شرف انجا و دیگری علی مرتضی و ابابکر و عقیل بن ابیطالب و تعداد دوزید بن عاده و حمزه
ابن عبدالمطلب بودند ایشان از خرمای زبون ان نخستان تناول نمودند و سید عالم میفرمود کلو الخف و لا تعذوا علی
القوم شیئا یعنی بخورید خرمای زبون را و نوعی گسید که ضربها صلیح نزد سلمان چون با خطره انچه را ملاحظه کرد طبقی از طب
رئب ساخت و بخدمت انقدر نشین مجلس اصطفا گذاشت و گفت ای صدق است و با خود اندیشه کرد که اگر در میان هفت پیغمبری
هست نخواهد خورد و با بیعلامت راه بان کجج نهان خواهم برد پس حضرت رسالت پناه رویار کن با صی بگوید فرمود بخورید و انجناب
با اید المومنین و عقیل و حمزه از خوردن آن ماسک نمودند سلمان با خود گفت این یک نشان پیغمبری پس طبقی دیگر از طب بخدمت
انحضرت آورد و گفت این هدیه است انحضرت دست مبارک را در کرد و فرمود بسم الله بخورید و بخورید پس همگی از آن خرمای تناول
نمودند بعد از آن سلمان بر خای انحضرت گردیده بخواست که هر بنوا که آن تریکی از علامات پیغمبری ایشان بود ملاحظه نماید و صحنه
عقیده خود را با نمز او رسانند سرور انجا بکون خاطر او را دانسته فرمود ای روزبه خاتم نبوت را میطلبی گفت آری انحضرت گفت خود
بار کرد و هر بنوا را بوی نمود سلمان از دیدن آن نشان رسالت و الا نشان چنانچه بدید خاطر نشان گردیده و گواهی و کفی با
شید انمحمد رسول الله در صحنه صحیح وجود حضرت رسالت با نمز خدای تزدوی شهبوت رسید در قدم انضر و افاد و قدم مبارک
انحضرت ابوسه داد انحضرت فرمود ای روزبه ترا این زن رود و بگو محمد ابن عبد الله میگوید که این غلام را یعنی سلمان را میفرودشی سلمان این
پنجاه را باور ساند گفت میفرودشم مگر چهار صد کله که نصف آن زرد و نصف دیگر خرمای سرخ باشد چون انجناب بعض انجناب رسید
فرمود بر خرمای علی و اسحاق انهای بخرمای را جمع کن انگاه آنها را بر گرفته کاشت اید المومنین را فرمود اینها را ابد و هنوز با خرمای رسیده
بود که نخلها رسته شد و همگی نشو و نما یافتند و شاخ و در شاخ بافتند پس سلمان را نیز ازین دست داد که نخلات خود را تصرف نموده
خدا را تسلیم کند چون این پنجاه زن رسید پیرود آمد و آن نخل را ملاحظه کرد و گفت ترا محمد نفرودشم مگر چهار صد کله زرد پس
چون نخل زرد کرد و با خود در میان نخلات زرد تمام آنها زرد شد بار دیگر سلمان را فرستاد آن پنجاه داد ازین تیره دل با وجود
ملاحظه چنین سجزه شرف ایان انحضرت شرف بخورید و گفت بخدا قسم که یک نخله ازین نخلات نزد من از محمد ترا رسیده سلمان
گفت بخدا قسم که یک روز با محمد بودن نزد من بهتر است از تمام مال دکان تو انقضه انضر و عالم سلمان بنده انقباز را خرمای و نخل



2. 333 3

Handwritten text in Persian script, top section.

Handwritten text in Persian script, middle section.

Handwritten text in Persian script, bottom section.



دانش طلب و بزرگی آموز

و تاملها و تسلیم

و نشاط و رفاه

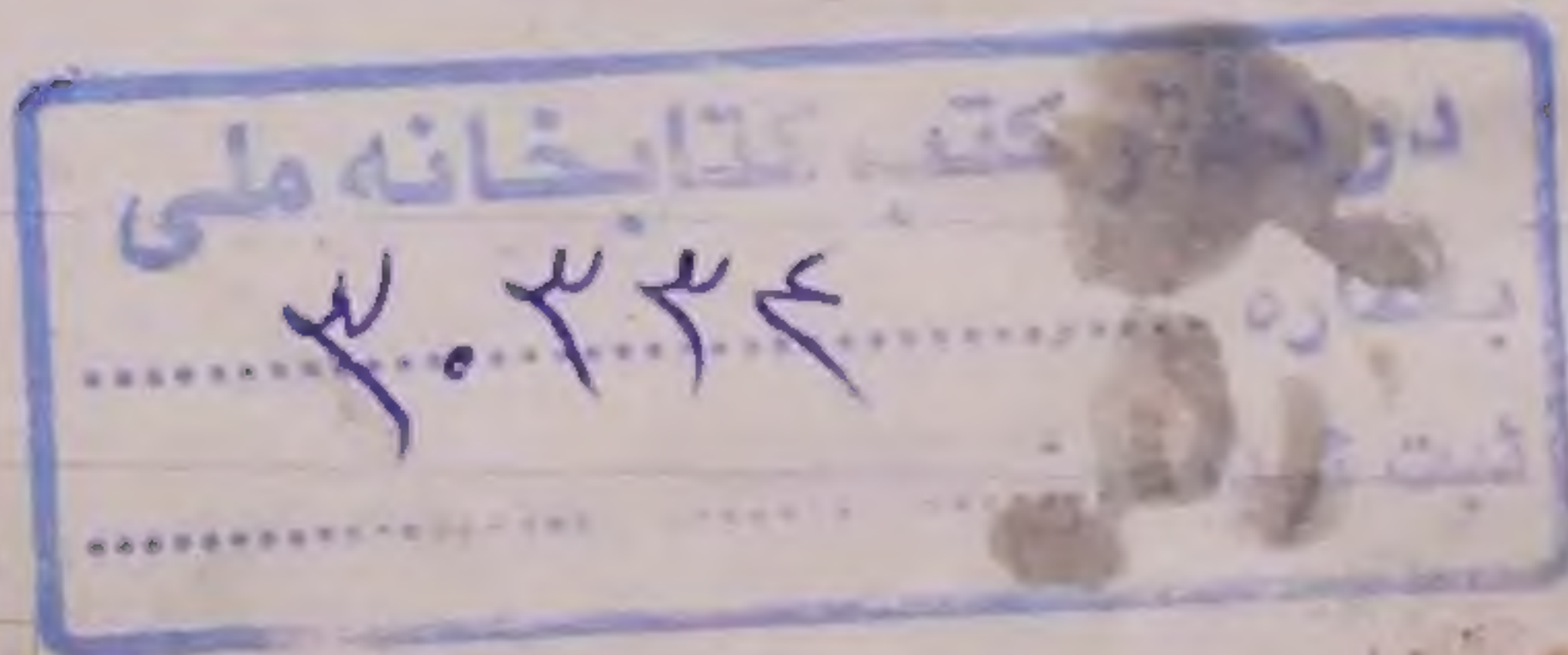
دانش علم

سرآمد علم

و رفاه

و تاملها

و رفاه و نشاط و تسلیم



۳۳

AS FIRST

PER AD







برجسته کتابت

ششتم خطی و

خطی نند صد سال

نسخه نویسنده او

خاکستری این دو کلمه در

مدرسه تصویف

کرد و یادگار

و خطی طالعیه زودن





سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جمهوری اسلامی ایران





هَذَا كِتَابُ تَحْفَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ جَمَلُهُ نَضِيبُ
السَّيِّدِ الْخَلِيلِ وَالْفَاضِلِ النَّبِيلِ
حَدَّثَ عَصْرَهُ وَفَرَّدَ هَمَّهُ
جَنَابُ الْأَمِيرِ الْمُؤْتَمِرِ
الْمَلْفُ كَيْسُ طَلْحَانَ
الْقُرَاقِي فَضَائِلُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَكَرَّمُوا لِكِتَابِهِ
بِمُشَاهَدَةِ الْجَمَالِ وَفَضْلِ الْخِطَابِ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
عَلَى أَسْرَفِنَا الْأَنْبِيَاءِ وَافْضَلِ الْأَصْفِيَاءِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الْمُسْتَجِبِينَ الْمُتَوَفِينَ لِدِيْوَانِ يَوْمِ الْحِسَابِ الدَّاعِينَ
إِلَى اللَّهِ وَالْإِلَهِيَّةِ الرُّشْدِ وَالصِّرَاطِ السَّيِّدِ بِرَحْمَةٍ
وَرَحْمَةٍ وَجْهِهِ وَأَخِيهِ وَنَفْسِهِ وَخَلْقِهِ عَلَيْهِ
الْقُدْرَةُ وَالْأَنْوَارُ وَسَبِيلِ الْأَطْهَارِ وَغَضَرِ
الْأَخْيَارِ الْوَلِيُّ الَّذِي لَا يُنْكِرُهُ إِلَّا مَنْ ضَلَّ وَكَفَرَ

وَلَا يَشْكُ فِي رَفِيعِ رَبَّنَا فِي الْأَمْرِ فِي أُمَةٍ نَظَرَ الْقَتْمِ
النَّبِيِّ بِكَ مَفَاتِيحُ الْجَنَّةِ وَسَفَرُ دَائِمَةِ الْأَرْضِ إِلَى
تَقَلُّبِ فِي الصُّورِ سِرِّ اللَّهِ فِي الْكَوْنَيْنِ وَبَابُ اللَّهِ فِي
الْعَالَمَيْنِ وَوَجْهَ اللَّهِ بِلَامَيْنِ وَعَيْنُ اللَّهِ الْخَاطِرُ
فِي النَّشَاطَيْنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيَسُوبُ الْبَيْتِ الْخَلِيفَةُ
رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ
وَعَلَى أَوْلَادِهِ بِحَجِّ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ الَّذِينَ هُمْ
الْأَنْوَارُ الْعُلُوقُ الْمَشْرِقَةُ مِنْ شَمْسِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي
السَّمَاءِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَسْرَارُ الْأَلَمِيَّةِ الْوُدَّعَةُ
فِي الْمَنَاسِكِ الْبَشَرِيَّةِ وَالْأَعْضَانُ الْبَنَوِيَّةُ فِي الدَّوْحَةِ
الْأَحْمَدِيَّةِ عَلَيْهِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَتَحِيَّاتُهُ أَجْمَعِينَ وَ
لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ وَظَالِمِهِمْ وَغَاصِبِي حُقُوقِهِمْ
وَمُنْكَرِي قَضَائِهِمْ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمَنَّا
بِكُلِّ جَوْنٍ فَاتَحَةَ الْكِتَابِ فَرَقَانِ فَضْلٍ وَدَاخِلٍ وَ
مُنْتَخَبِ الْأَبْوَابِ ثَبَاطِثِ عَقْلِ وَبَيِّنَاتِ فَرْقَانِ أَحْسَنِ

مهرشمان مجد و جلال درخشان کو هر در بای مکتب
 و اضلال طغر انویس و نشور بزرگی و رفعت و دجیا
 نکار دیوار افتند از شوکت صاحب عقیله حقه
 و سالک طریقه یحیته که نام شریفش در کتابچه
 دستور العمل اهل معرفت و ابقان فصل الخطایست
 و قلب سلیمش در دقا تر خلود و ابود موحّدین و خلصین
 فردا انتخاب اعنی سرکار عظمتکاشوکت افتاد و مقرب
 الخافان مؤمن السلطان اقامیر از محمد مستوفی اذر
 بایجان زاده الله مجدا و شرفا از این بندگان خاکسار
 و ذره پیمفدار محمود بن محمد العلوی الفاطمی الحسنة
 الحسینی التبریزی خواهش فرمودند که نسخه کلام الله
 مجید و فرقان حمید که فی الحقیقت از هر جهت در میان
 سایر نسخ فراخ ممتاز و فرید بود تصحیح نمایم و بعضی
 از قواعد و ادب ثرائث و فوائد فراید بخوبی تلاوت
 بطور اجمال و اختصار در حواشی آن بنکارم لهذا

امتناناً لآلاءه العالی راجعاً للأجر الجزيل من ربی الخلیل
سعی جمیل بقدر الوسع والطاقة مبذول ومسئول
جناب ایشانرا معمول داشته بعد از تحقیق بلیغ
قدری از ضوابط قرائت و بخوبی بدیه را تصدیق و تلاویحاً
در حواشی و بین السطور قرآن مزبور مسطور داشته و لی
بملاحظه آنکه اغلب آنها علی الرسم بطور رکعتی نوشته
شده لازم بود که من باب التوضیح رساله محض
تغییر رموزات و تصریح علایم و تلاویحات و تبیین
اسامی قراء و اختلافات ثنائات تالیف نمایم تا بعد
از ملاحظه آن قواعد مسطوره و رموز مزبوره
معلوم و مفهوم گردد و سیمینها بالتختة المحمّده
و ترتبها علی مفدّته و ثمانیه ابواب و خاتمه اما
المقدّمه در بیان معجزه و فضیلت قرآن
و کیفیت و اداب تلاوت و قرائت است اگر چه
مستاح قلم نجسته رفتم در سطح مساحت طول و عرض



جز زبان عجز در دنیا بهایک بقدر قلیلی از ان اکفا
 نمایم در روایت معتبر از حضرت امام علی علیه السلام
 منقولست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 پرسیدند که چه سببی دارد که هر چند قرآن را بیشتر
 میخوانند بازه نر می شود و گفته می شود و بر سبب
 خواندن مکرر نمی شود فرمود زیرا که خدا قرآن را
 مخصوص زمانی نفرستاده و از برای گروه معینه
 مقرر ساخته است بلکه برای همه خلفاء فرستاده
 تا روز قیامت لهذا از این چنین کرد اینده که بتکرار
 تلاوت مکرر نکردد و طراوتش بپوشیده در نر آید
 باشد حلاوت و شیرینی را باینده کی این کلام آن
 که هر چند مکرر خوانده شود لذتش کم نمی شود و از
 استماعش ملائت نمیزد و بر کام جان شنوندگان
 مدام از شهید فایق تلاوتش حلاوت و بر حلاوت
 میافزاید گفتیم او صاف لب تکرار خواهیم کرد گفت



لعل من قنّداست و ذکر او مکرر خوشتر است او داده اند
که ولید بن مغیره که از ضحاک عرب بود آمد بخند حضرت
رسول خدا و گفت بخوان قرآن را برای من پس آنحضرت این را
تلاوت فرمود ندان الله یا مر بالعدل والاحسان و
ایثاء ذی القربی ویناهی عن الفحشاء والمنکر والبغی
لعلکم تترعون ^{بگفت} بار دیگر بخوان چون خواندند گفت
بخدا سوگند که حال او و حسن و طراوت و لطافتی در او
هست که وصف نتوان کرد و شاخهایش پیوه دهنده است
و ساقش بار آورنده چگونه چهره بنیادش و حال آنکه هیچ
کتابی از کتب الهی و هیچ صحیفه را از صحف پادشاهی این
کمال و جمال و عزت و جلال نبوده عذوبت و نوشی
غایتش حال او و تطهیر بدنهایست جز آلت لفتش ظاهر
است بلاغت معنیش زاهد و باهر لایحرم ضعیفای حجاز و بلخ
سمن پردازد و برابر این صحیفه و اضحی الاعجاز سرخط
انفیاد می نماید و از دعوی به معنی خود بترقی گردید و

خبر لَئِنْ جُمِعَتْ الْأَنْسُ وَالْجُنُ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ
 لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ اعتراف می نمودند و اگر کسی از روی جهل
 و عناد قدم جرأت بر پیش می نهاد و نور خورشید قرآن
 از افق اندازد طلوع فرموده چراغ مددای او را بشعشع
 قَاتُوا بِحَدِيثِ مِثْلِهِ مِنْفِي مِثْلِهَا هَمَّاهُ رَامَعْلُومُ كَرْدِ كِه
 الْقُرْآنُ مِثْرَةٌ وَالْخَلْقُ عَنْهُ عَاجِزُونَ در روایت آمده که در
 زمان حضرت صفاق علیه السلام ابرار الی العوجا و سه نفر دیگر
 که از ملا حده که در نهایت فصاحت بودند اتفاق کردند
 که کتابی در برابر قرآن بیاورند و هر يك ربعی از آن را تمام
 کنند و این عهد را با یکدیگر در مکه پنهان نمود و عهد
 کردند که در سال دیگر جمع شوند در مکه و ترتیب دهند
 چون سال دیگر شد در مقام ابرهیم جمع شدند پس یکی
 از ایشان گفت چون من دیدم قول خدا را که يَا أَرْضُ ابْلُغِي
 مَاءَ لِي وَيَا سَمَاءُ أَفْلِيغِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَفَضِي الْأَرْضِ السَّمِ
 كَرْمَعَارِضَهُ بَاقِرَانِ نَمِيضَانِ کرد دست از معارضه برداشتند



پس دیگری گفت چون این ایراد دیدم که فَلَمَّا اسْتَيْسُوا
 خَلَصُوا بِحَيَاتِكَا إِلَى آخِرِ الْأَيَّامِ مِنْ أَرْمَعَارِضِهِ كَرْدَنِ بَاقَرَانِ نَا
 امید شدم پس در اینحال حضرت صادق علیه السلام از پیشانی^ن
 گذشت و با عجاز این ایراد برایشان خواند که قُلْ لِّمَنِ اجْتَمَعَتْ
 الْأَفْسُ وَالْجُرْ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ الْخِ چون
 این معجزه را از آنحضرت دیدند خائب و خاسر برگشتند بدو^{نک}
 در باب سار و قرآنیته و دقایق فرقانیه اخبار و احادیث^ن
 هست که ذکر آنها در این رساله موجب ملال و اطاله میشود
 ولیکن همین قدر کافیست که قرار مجید خواننده عام^{کن} مرتضی
 و شفاخانه بیماران دین و دشت و پناه بیکسان و سرهما
 تنگدستی و تنگ مایکان و موثر غریب و جلوس صلوات
 نظر کردن و خواهی خواهی جوهر عرفان و بدایای علم القرآن^ن
 تاداران کوهریقین یا بے تاداران کیمپای دین یا بے
 بدانکه تاداران مجید داب ظاهری و باطنی دارد
 اما اداب ظاهری پس طهارت و تعظیم مصحف و استعا^ن



و خواندن دعا پیش از تلاوت بعد از آن و نذر در نما
 آن و گویا کردن و درست خواندن و در تورا پیر رحمت
 طلب حجت کردن و در تورا پیر عذاب پنا بردن بسوی
 خداوند حق و غیر ذلک و اما اذاب الهی مثل خضوب
 و تحلی از موایع فهم و منافع شدن از مضامین آن و خورا
 بچندین درجه از طبقات غشوات نفس بلند کردن و در
 عرضة مخاطب یا پروردگار خود دیدن بدو و عجب بدن
 سبب مفاخرت بسیار عرش پای علو همت بفرق فرقا
 سودن و محققین گفته اند که درجات مرتبت است
 اول نحو کلام الهی شدن که کو با حق سبحانه و تعالی
 و ناظر و سامع کلام اوست و بکم کمال حیرت از تجلی انوار فیض
 بخوینکه او را دهشت حاصل شود و گویا متکلم را می بیند
 چنانچه از حضرت صادق علیه السلام روایت که **وَاللّٰهُ لَقَدْ خَلَقَ**
اللّٰهَ الْخَلِيفَةَ فِي كَلَامِهِ لَكِنْ لَا يُبْصَرُونَ سیم از نام نشان
 و قرائت خود بخوینکه بمرتبه صال رسید گویا کلام را از



خدا میشتند و بری شدند از حول و قوه خود و عدالتشان
بسوی نفس خود و احضار عفت کلام و متکلم فطری
در تلاوت اگر می چشم شهود متکلم شهوت تراشود و شهود
مدا از نفس ضال و بومضل بنفاس لفظ و معنی دل
بلکه چشم شهود بر حق دور در فرو غش چراغ دل فرو
خوش نباشد که یا پیش نظر تو نظر افکنی بجای دیگر
از جناب امام موسی علیه السلام منع اولست که درجات بهشت
بقدر آیات قرآنست بفاری میگویند بخوان و بالارو
پس بکتاب ایست بخوانند و یکدرجه بالا میرود و ایضا بقال لَقَدْ
الْقُرْآنَ اقْرَأْ وَانْفِرْ وَتِلْ كَمَا كُنْتَ تَرْتِلُ فِي الدُّنْيَا فَاِنَّ
مَنْزِلَكَ عِنْدَ اٰخِرِئِهِ تَفْرُوْهَا وایضا فرموده اند که اَقْلُدْ
عِبَادَةَ اُمِّي قِرَاءَةَ الْقُرْآنِ و نیز فرموده اند که خدا
عذاب نمیکند دلی را که حفظ نماید قرآن را و ایضا فرمود
اند که اشرف اُمِّی حَمَلَةُ الْقُرْآنِ و فرموده اند که اِنَّ
مَنْزِلَ اَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ الشَّاءُ کَحَمَلَةِ الْقُرْآنِ



مخصوصند برجت الهی و ملبوس با نورنا مشاهیر و تعلیم کنند
 کان عترت این درگاه الهند و مراد از جمله قرآن جمله حقیت
 است که بمضمون انعم کنند بمنطوق بهمت مشحون کمال الله
 و غیره را منظور داشته اند از فرموده ایشان ثناء
 و تکا هل و لنا هل نور زید خلاف فرموده ایشان
 نکنند و بل لمن شفعاء و خصماء و غیر فرموده اند
 که قرآن عرصة الوثقی و ربمان محکم خداست برای مهتک
 پس هر کس از عین اخلاص چنگ برشته محبت جناب
 مولی الموالی و اولاد طیبین و استوار نماید هم چنانکه
 حضرت کاظم علیه السلام فرمودند که علی بن ابی طالب جل الله
 المنین از چاه ضلالت نجات یافته با وج چاه هدایت
 فایض کرد و اگر نرساننده قاری خود است بکود
 جهنم و در کاسفل چه در صریح ایام مصداق انما قال
 میر هر است که و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
 للو مبین و لا یزید الظالمین الا خسارا پس قرآن را



حرفی است که بسبب در هر جا که قرآن ظهور کرده آن محل را
 مرتبه‌ی نخستیده در هر جا که ظهورش زیاده است
 اینچنین زیاده گردیده پس هرگاه نقشهای مرکب و لوح
 و کاغذ و جلد یک مجاوران گردیده زیاده از نقش و
 کاغذ و سبزه آن نخواهد بود تا چون بمرتبه جناب با
 رفعت و اهلیت میرسد مرتبه ظهورش بنهایت
 میرسد چنانچه در وصف جناب علیه السلام وارد شده
 كَانَ خَلْقَهُ الْقُرْآنَ بَلَكَا اَكْرَبَ مِنْ حَقِيقَتِ تَنْظُرِ كَيْفِ
 قرآن حقیقی ایشانند و نقش کامل قرآن لفظاً و معنی
 قلوب مطهره ایشان حاصل است چنانچه جناب امیر
 المؤمنین علیه السلام میفرماید که منم کلام الله ناطق
 قَطْرُ لَبِّهِ عَجَزَ عِبَارَتِ زَعَالِی دَلِیْلُ بَرْدِ نَهْ دَر عَرَجِ حَقِیْقَةِ
 شیرین سخن در عجم است در ثواب الاعمال از علین
 استبأ از امیر المؤمنین علیه السلام روایت که فرمود که
 هر که یکصدایه بخواند از هر جای قرآن که بخواند بعد

یا آنکه بسبب
 ظهور از انفسه
 که خلاف از انفسه
 با نفا بجا و در
 متعریف و تعجب
 که حاملان قرآن
 گردیده اند



از آن هفت مرتبه بگوید بِاللّٰهِ اگر دعا کند که کوهی از جا
بردارد بر میدارد و ایضا امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند آن کسی که یک حرف از قرآن در نماز خود نشنود
بخواند بنویسد خدا این را برای او پناه حسنه می کند
از او پناه سئیه و بلند گرداند مرتبه او را صد درجه
و قاری بر این ثواب این اجر و فایده حاصل است که بمقتضای
کرمیه مشکین دینه و رَقِلَ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا عَمِلَ بِمُودَةٍ
و خود را بر دمره حَسَنُوا الْقُرْآنَ وَ جَوَّدُوا لَهُ دَخَلْنَا بِهِ
وَالَا زَكَاتٍ نَّوَاهِدُ بُوَدَ كَه دَر شَارِایشان رَبَّنَا
لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ فَلْيَعْنَهُ و رود یافته و مخفی نماید
که ترنیل و بتجود یا مرثیه تمام که فقهای عظام تصریح
بان فرموده اند اگر کسی در نماز یک حرف از مخرج خو
ادا نکند نماز او باطل است و احادیث از علما خلافت در این
نکرده است و سید انبیا فرموده اند که التَّائِبُ
حَفِظَ الْوُقُوفَ وَ آذَانَ الْحُرُوفِ وَ سَيِّدَا وَصِيَّاهُ علیهما السلام



فرموده اند که التَّائِبُ يُجْزَى الْحُرُوفِ وَمَعْرِفَةُ الْوَقْفِ
بنوعی که حُرُوفِ کلمات یکدیگر داخل و متصل باشند
نشود و در مواضع وقوفی که مقرّر شده وقف نماید
امتنان از غارِج و حروف از یکدیگر بجزو جمیع که متلبس
و رعایت صفات حروف هم بکند باید که تلاوت را
از روی خضوع و خشوع کند زیرا که حضرت صادق علیه السلام
روایت شده که هر کس قرآن بخواند و خضوع نکند و در
بنیاد و پیدایشش برای وی جز نماند و هیچ شری
پس بدست که سبک شده است عظم شان خدا را
و زبان کاوشده است بآن کار شدن هویدا فظم
خوش نباشد که بایست نظر تو نظر افکنی بجای ذکر
و نیز از آنحضرت منقولست که اِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِالْحُزْنِ
فَاتْرَوْهُ بِالْحُزْنِ یعنی قرآن نازل شده است با حزن پس آنرا
با حزن بخوانید تا بچیزان بادیه غفلت را محزون سازد
بسر هدایت برساند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله



دریست که زینت قرآن را بصداهای خوش و آهسته فرمود
که قرآن نازل شده است مجزین و اندوه پسر هرگاه بخوانید
انرا گریه کنید و اگر گریه نتوانید کرد خود را بگریه سازید
و در آخر حدیث فرموده وَ تَغْنُوا بِالْقُرْآنِ فَاِنَّهُ لَتُنْفَعُ
بِهِ قَلِيلٌ مِّنَّا یعنی تغنی کنید بقرآن که هر که غنا نکند
از ما نیست محقق غنا نادیده این حدیث شریف منافات
دارد با بسیار احادیث صحیح دیگر که هر یک صریحا
دلائل بر مطلق غنا دارند اعم از تلاوت قرآن و غیر آن
لهذا در باب حرمت حلیت غنا در قرآن بین العلماء
رضوان الله علیهم خلافت جمعیه که در صد منع در
امده اطلاقا حدیث منع را منوط بحدیث خود دانسته
این خبر و سایر اخبار را که دلائل بر جواز کند در معرض
تاویل در آورده اند از انجمله شیخ طبرسی علیه الرحمة
تغنی را بمعنی استغوا حمل کرده گوید یعنی مستغنی شو
بسیب قرآن از غیر قرآن زیرا که آنچه بکار دین و دنیا

شما اید در این کلام مجید یافت شود و کسی که با بجز و نواهی قرآن
که از اهل بیت عصمت و کبریا گفتا نکرده خود را بغیر قرآن
و اهل آن که رسول خدا و ائمه هدایتند داندا زمانا نباشد
غیر ذلک من التاویلات و برخی دیگر بر آنند ما را میگوید که مفهوم
حدیث با قوانین شرعیّه منطبق تواند شد ساحتی باقی آن باید
از طرق ناویلات بعیده مصون و محروس باشد و در اینم
احادیث جواز غنا مختصر احادیث مطلقه منع تواند بود
که چند غنادرتلا و فقران از تحت حرمت مطلقه هستند
باشد فی الجمله مؤید قول ایشانند بود احادیثی که در مدح
صوت حسن و حسن و افشاد و روایتی که از سیان
صریحاً فرق نماید بین غنا و صوت حسن ظاهر کرد از شارع
مقدس متلفی نشده و آنچه برخی از فقهاره در تشخیص غنا
معین فرموده اند که ترجیح صوت مطرب یا صوئیش که
احداث مطرب نماید یا اندوه بیفزاید خالی از مستند
فلا جرم بنای مسئله بنهجی باشد که محدث کاشانی

علیه الرحمة فرماید مضمون کلام ایشان اینست که از بسیار
 از احادیث مستفاد میشود که تغنی بقرآن جایز بلکه مستحب است
 پس احادیثی که در باب غنی از غنا و حرمت آن واقع شده
 باشد مراد از غنی خوانندگی و لحون باطله و طریقه اهل
 فتور و کاهان کیره خواهد بود چنانچه در زمان ائمه علیهم
 السلام از فساد مردم و سلاطین بنی امیه و بنی عباس از غنا
 زنان قواله میآوردان و خواندن اشیا باطله آن معهود
 و معلوم بوده است و اخباری در این باب ذکر کرده اند
 که ذکر آنها در این وجیزه تطویل است پس اگر تلاوت قرآن
 اندک تقوی صلاح و ملاحظه مصحف و تدبر نبی که
 مذکور شد بوده باشد هر چند اتفاقا با یکی از مقامات
 دوازده گانه و گوشهای بیست و چهار گانه و شعبها چهل
 هشت گانه درست آید غنا بشک مذموم نیست باشد بلکه
 صوحس است بشرط آنکه قاری را قصد بان نباشد تلاوت
 که از روی هوا و لعب و فسق باشد بمرعوبانکه خوانده شود

غناست پس الحقیقة غنا و حسن صوت در اصل وضع متخذ
اما باعتبارین مذکورین تشخص و امتیاز از یکدیگر یا بنده
لهذا فرقی در اخبار برای آنها ذکر نشده و ذوق سلیم کاف
ایمغنی تواند بود و ایضا امتیاز دادن حرکات ضم و رفع
و کس و ثنوی و سکون و غیر ذلک است که با عدم تشخص ^{انها}
معنی تفاوت فاحشی بهم میرسد **فقط** متاهل با عرب
قرآن مکن که محرم بیک نقطه مجرم شود بدانکه
اکثر علماء هر يك از قراء سبعه را متواتر میدانند بعضی
نقل اجماع بر آنها کرده اند لهذا قوی داده اند باینکه
قرائت نماز را هر يك از قرائت سبعه که بخوانند نماز ^{شاید}
و بعضی سه قرائت دیگر را کتم عشره است متواتر میدانند
و لازم نیست که از اول تا آخر بیک قرائت بخوانند پس اگر
بعضی را مثلا بقرائت عاصم و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی
بقرائت باقی ختراء بخوانند جایز است بلکه مستحب است
که التزام بیک قرائت نکنند و این قواعد تا یکذات کرد

خصوص قرائت مخصوص بغایت و سؤ نیست باید در همه
قرآن قواعد مجرب به را ملحوظ دارند تا نماز و عبادت
صحیح و بامامت مسلمین قابل باشند چنانچه در حدیث وارد
شده است که قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ سُنَّةٌ مَا تَوَدُّهُ يَأْخُذُهَا آخِرُ
عَنِ الْأَوَّلِ وایضا فرموده اند الْقِرَاءَةُ سُنَّةٌ تُؤْخَذُ مِنْ
أَفْوَاهِ الرِّجَالِ تُتَّبَعُ وَلَا تُبْتَدَعُ و باید که جمیع شرایط را
ملحوظ داشته و تجاوز از قواعد مذکوره در قرائت بدو
يَقْصِفُ بِالْقَارِي وَيَأْتِمُ بِهِ الْمُسْتَمِعُ لِأَنَّهُ عَدَلٌ بِهِ عَنْ مَنَاجِرِ
الْقَوْمِ و این در وقتی است که در خدمت استاد حاذق
صاحب قوت خوش سلیقه مشغول تلمذ بوده و علم
قرائت بنحو جمل و احسن را و باید گرفته مشافهت از استاد کامل
استماع نموده باشد چنانکه مشهور است خذ الْعِلْمَ مِنْ
أَفْوَاهِ الرِّجَالِ غرض از این علم علم قرائت است و البته
قاری فادامیکه قرائت را باید نگرفته و قواعد را تصحیح
نکرده دیگر برآید ندهد و در ابطال عبادات کلام

خدا ساعی و هم ضال و هم مضل نشود و قرار برای خود
نخواند چنانچه در حدیث وارد شده است که مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ
بِرَأْيِهِ فَقَدْ كَفَرَ بِضَابُوتِكُمْ أَفَرَأَيْتُمْ إِيَّاهُ أَعَلَيْكُمْ بِالْقِرَاءَةِ
مِثْلَ اشْتِغَالِ مَنْ دَخَلَ وَتَصَرَّفَ غَيْرَ شَرْعِيٍّ وَ قَرَأَتْ فِيهِ
أَدَايَ حُرُوفٍ مَخَارِجَ مَيِّكُنْدَ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّ ذَلِكَ فَضْلٌ
وَ كَمَالٌ وَ لَا يَدْرُونَ أَنَّهَا هُوَ جَهْلٌ وَ ضَلَالٌ وَ بَابُ
قِرَاءَتِ رَاسِ عَةِ نَخَوَانْدَ بِخَوِيكِه در قِرَاءَتِ خَلَلِي بِهَر سَكْدِ
و بعضی از علما جان نمیدانند ختم قرآن را در کمتر از سه روز
هم چنانکه ابن بابویه علیه الرحمة در رساله اعتقاد
خود تصریح باین نموده که ثواب قِرَاءَتِ قَلِيلٍ بَاتِدْبَرٍ بَرَسَلِ
بیشتر از ثواب قِرَاءَتِ کَثَرٍ بیکه بید بَرَسَلِ بَرَسَلِ باشد
جناب امام المتقین فرموده اند لَّا خَيْرَ فِي قِرَاءَتِهِ مَنْ لَا يَنْدَرُ
فِيهَا وَ از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که ابان
قِرَاءَةِ خَزَنَةِهَا حَكْمٌ وَ بَانِيَتِهَا دَرْخِزَنَةُ كَمْ مَيِّكُنْدَ
باید که در آن نظر نمائی و با تفکر جواهر معانی و حکمتها

بیرون آوری **نظر** از درشن بمنظر جان آئی
 بتمشای باغ قران آئی سطرقران شطرا بمناست
 که از او داخل دل و جان است و باید از مواعظ قران
 متذکر شو و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و مشاهده
 نماید که چه نحو میخوانند کتاب پروردگار خود و منشود
 دوستی و راجه مناجات میکند امر و نهی و راجه کینه
 امثال حد و دان بنماید بدستی که ان کتابست عزیز
 لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ إِلَّا ذِكْرٌ
 جناب سید بسم الله الرحمن الرحيم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 تکرار میفرمودند مجتهدیکه نزدیک بودی که هلاک شوند
نظر بر آن منزل لایله بدخشد سحر و ه که ناخن
 مجنون دل افکار چه کرد و الحق چگونه و حشمت بهم
 نرساند کسی که انبیا و خداوند عالمیان باشد و من اراد
 أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ مَعَهُ فَلْيَقْرَأْ الْقُرْآنَ **نظر**
 حال از زباده و شستن چه خوش بود یا از زبانه شستند از زبان



گاهی حقیقت احوال گذشته‌گان و گاهی احوال دوستان
خود و کالای ایشان را برای او نقل میکند و از بنده نورانی
خود امیدوار میگرداند و نظر خوشتر آن باشد که سر
دلبران گفته‌اید و حدیث دیگران که در سنا
چندین هزار سال گذشته احوال ایشان را بجهت مهرنما
بیان میفرمایند و انواع مشقتها بیک در راه خدا کشند
اند و برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصود
و شراب طهور و تطبیع و گاهی بوعید انواع زجر و عذاب
هدید میفرمایند پس کسی که اندوی تنبّه و آگاه
و تفکر و تدبّر گاهی قرآن خواند در کلماتهای فیض
برزخ برور و عقل او مفتوح گردیده باشد و در هر
صفحه از صفحات قرآن بیک نظر کند کلماتی از شقایق
حقان و چراغانی از انوار معارف هدایت برایش مهیا گردد
اند و محضی مملوّ از دوستان و برکزیبده‌گان خدا بری
از دولت و نشانیده‌اند و انواع نعمتهای روحانی

وعقلانی برایش حاضر ساخته اند میرا بشتر خداوند ^ن مهرا
 ومصاحبان ایشان و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی
 از شادی غمزد و حشت چرا گیرد و نظر بحدی که این
 بند از پایا باز کن بر فراز لامکان پرواز کن تا بیک
 در چاه طبعی سر نگویند یوسف بیا از چاه برو
 تا غم تو مضرر بانی شوی و از هی از جسم روحا شوی
 حالیا ای عندلیب کهنه سال شاکن افغان پسند
 بنال چون نکر دی ناله در فصل بهار در تران
 بار و فضا کن زینهار **الباب الاول** در بیان
 و بسمله و بغین مجذبات و اعداد سور و آیات و کلمات
 و حروف بیان رکوعات قرآنیست بدانکه بعضی از
 علماء اعلام استغاده را در حین شروع در تلاوت
 سنت مؤکد میدانند و گفته اند که امر در این مبارکه
 فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ امر باسجاده است و برخی دیگر امر بوجوب
 میدانند علی ای القولین گفتن کلمه استغاده و قاری را

ضرورتی که مادام مزاج سینه بیکپنه خود را از
خارج و خاشاک دشمن دهرینه خو پاک و پاکیزه
نمواند که تخم محبت دوست بیفرینه را در آنجا بکارد
و باب موالات و لیا ی خود با بیاری نماید چنانچه کلمه
لحیته لا اله الا الله بر این معنی شعا تمام دارد و مادام
که پیشگاه زبان را بخار و ب نفعی خدا یان باطله و الهه عا^{طه}
رفت و درونمانی چراغ لا اله الا الله را که کلمه ثبات
واجب الوجود است در مخزن دل نمینوانی فروخت
نظم سینه خود را بر صد چاک کن دامن زالود
یکها پاک کن بلکه استعاده باید کرد از هر حرفی که
مشغول غیر خدا میسازد مثلا غشوات نفسانیه
و مؤیات آن حدیث شریف بنوی صلعم که فرموده اند
اعداء عدک نفسك التي بين جنبك پس دوا غی نفس^{نیا}
شبا هتی شیطان هست که حضرت معصومین علیهم
السلام از شر آن پناه بخدا برده اند و آنها بی که غیر



معصومند البته باید از شرحین نفس استعاذ بجویند
 نظم تا عنایت نفس کوته نیست بلکه اَعُوذُ
 بالله نیست بلکه او پیش صاحب عرفان نیست
 اَعُوذُ بِالْشَّيْطَانِ کاه کوئی اَعُوذُ که لا حول
 لیک فعلت بود مکذب قول سوی خویش دست
 میراند بر زبان اَعُوذُ می خواند طریقه خالی
 که دزد بیکانه کشته همراه صاحب خانه میکند
 همچو اوفغان و نفیر در بدر کو بکو که دزد بکر
 و در جهر و اخفات در غیر نماز تابع قرائت علی
 المشهور و بعضی مجهر قائل شده اند بجهت اظهار استعا
 ذ قرائت و اسکات سامع و بعضی بالعکس نظم
 حین قرآن خواندن اقوی استعاذه سنتست جز نما
 اخفات و جهرش را قرائت علت است و این بیت موافق
 مذهب عام است و بعضی در حالت قرائت استعاذه را از
 جمله قطع کردن و لازم دانسته اند بظمان الله

نقاله و در تعیین لفظ استعاذه میان علمای قرآنی
خلافتی هشتا پنجه شیخ طبرسی علیه الرحمة در مجمع البیان
از ابن کثیر و عاصم و ابو عمر روایت کرده اعوذ بالله من
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ استعاذه نافع و این عامر و کسایی ان الله
هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ را نیز اضافه نموده اند بنا بر تائیدی
قرآن و اعتقاد حمزه شاعری بالله من الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ استعاذه در کلام مجید امر بلفظ باب استغفار
شده از طرف غامه چهارده روایت در باب استعاذه
وارد شده که جمیع آنها مفصلاً در کتاب جواهر القرآن
مؤلف قاضی بن ابی طالبین باید بان کتاب جوهر
نمایند اما جبرین صیغ استعاذه ابر صیغه است که
اسْتَعِيزْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ان الله هو السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ چه ابر عبارت مستجمع مضمون هر دو است
از لفظ فاستعذ و مدلل شدن آن بلفظ انه سمیع علم
و مؤید باینست پنجه از ابن عباس روایت کرده اند که ابتدا

وحی را مختصر چنین بود که جبرئیل گفت یا محمد ^{لله} استعذبا
 السميع العليم من الشيطان الرجيم ثم قال بسم الله الرحمن الرحيم
 اقرا باسم ربك الذي خلق واما بسمه پس اول چیزی که
 حسب الامرمان ملک سبحان قلم خجسته در تم بر صفحه لوح
 محفوظ نوشت بسم الله الرحمن الرحيم بود و چون مبدأ
 کلام قلم نام ملک علام بود لهذا افتتاح کلام تیربان
 شد در مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
 که بسم الله الرحمن الرحيم نزد یکتا است با اسم اعظم الهی از سبک
 چشم بر سفیدگان گفته اند که بسم الله کلمه ایست سألته للذی
 رافعة للکروب سائرۃ للعیوب مظهرۃ للیئوب یعنی کلمه
 ایست که جذب جمالش را باینده دلهای مجذوبان فیض
 کمالش را باینده غمهای مکرربان استار درخت سبکبار اثر
 پرده پوش عیبها و اسرار حکمت بی با بانش چهره کشای
 غیبها است ^{فصل} مفتاح در مفاتیح الغیب
 مفتوحه در سگاه لاریب برزند دلان عالم روح

ابواب فتوح از اوست مفتوح در کتاب شمس المعارف
آورده اند هر که بیمله را ششصد و چهل بار بنویسد
و با خود دارد همه جا مغرز باشد و قلوب همه مردمان
بمحبّت نایل گردد و در رکعت معتبر مرویست که از برای
هر گونه مطلب جزئی و کلی از مطالب دنیا و آخرت در
محلی خلوت که علایق و عوائق نباشد و در رکعت نماز
بکندارد و در هر رکعتی نوزده بار بسم الله الرحمن الرحیم
بگوید و فاتحه بخواند و بعد از فاتحه سوره توحید را
بخواند و در رکعت دوم نیز همین طریقی چون از نماز
فارغ شود ده مرتبه صلوات بفرستد و بذكر بیمله
مشغول شده هفتصد و هشتاد و شش مرتبه در یک مجلس
بگوید و بعد از آن یکصد و سی مرتبه صلوات بر محمد^{ال}
او بفرستد و بمخضوع و خشوع تمام آیند عار را بخوانند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ

سوره سحر و سوره شوری

سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ الَّذِي مَلَأَ غَضَبُهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
خَشَعَتْ لَهُ الْأَبْصَارُ وَوَجِلَتْ لَهُ الْقُلُوبُ مِنْ جَشَنِهِ
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَنْ تُعْطِيَنِي حَاجَتِي وَمَطْلَبِي وَ
ذَكَرَ كُنْزَ الْحَالِ أَثَرًا جَانِبَ ظَاهِرٍ كَرْدٍ وَمَكْرٍ رَجِرٍ نَبْرٍ
أَسْنَتِ الْعَهْدَ عَلَى الزَّوَى بَدَأَ نَكَرَ بِمَلَكُوتِهِ سُورَةُ
وَتَرَكْتَ عَمَّا مَوْجِبَ بَطْلَانِ نَمَازِ اسْتِثْقَانِ عِلْمِ أَيْمَانِ
رِضْوَانِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَجَنَابِ مِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنْدَكَ هَرَكِ بِمَلَكُوتِهِ زَا تَرَكَ كُنْدَ تَرَكَ كَرْدِهِ اسْتِصْدَاجِ
آيَةِ الْقُرْآنِ مَجِيدٍ وَوَاجِبِ اسْتِجْلَالِهِ كَفَنِ ذَوَلِ هَرَكِ
سُورَةِ الْأَدْرِ سُورَةِ نُؤْبِهِ سَبَبِ نَزُولِ أَنْ دَرَقُلِ قُتَالِ
بِأَمْنِ أَفْقَانِ وَعَهْدِ شُكَّانِ چَا نَجْرِ رَوَايَتِ شُدَّ اسْتِ
دَا بِجَاهِلِيَّتِ ابْنِ بُوْدِ كِه چُونِ مِخْوَا سَنَدِ كِه عَهْدِ بُوَا
كِه مِیْكَرْدَنْدِ شُكَّانِ دَرِ اَوَّلِ حُجُودِ نَامِ بِمَلَكُوتِهِ رَمِیْنَدِ
دَرِ ابْنِ سُورَةِ بَدَأَ بِأَيْثَانِ رَفْعِ ارْشَادِ اسْتِ هَذَا

ترك الله البسملة في اول سورة التوبة وتمامي مجيز است
اكر ابتدا بعشرى يا مجزوى از قرآن بكنند ركعتن و
نكفتن بسم الله ذرا جزای سوره توبه كه حكم انها كه
حكم توبه است اما اكر ايه باسم الله مصدق باشد بسم الله
كفتن احسن است و اكر باسم شيطان باشد تركش اوليت
و لازم است در نماز قبل از بسمله تعيين سوره نمود
مكرر سوره كه هميشه عادت خود ساخته است كه
در نماز خوانده باشد و بعضى اعتدال سوره سوره
ديكر را قبل از تجا و زاز نصف جا بنزدانند بشرطيكه
بسمله را اعاده كند مكرر عدول از سوره توحيد و محمد
كه انرا مطلقا حرام دانسته اند مكرر در نماز جمعه و نماز
ظهر جمعه كه عدول از انها جايز است مستحب است كه
امام و منفرد را جهر بربسمله نصدود در نماز اخفائيه
اما در حق موم ثابت نيست لازم است در عقب
سوره قبل سوره قریش و در عقب سوره الضحى سوره

الرّشّح را خواندن با بسملة و سطی و در گفتن بسملة دو
 مابین دو سوره چهار وجه متصوّر است و وجه از آنها
 جایز و یکی مذهب است اما آن سه وجهی که جایز است
 اول قطع طرفین دویم وصل طرفین سیم قطع بسملة
 از آخر سوره ماضیه و وصل آن با اول سوره اینه
 و وجه ثالث اولیست اما موجه ممنوع است که اول بسملة
 را با آخر سوره ماضیه یا استعاده وصل کرده و بسملة
 وقف نمایند که بسملة برای افتتاح است نه اختتام
 و مستحب است وصل بسملة با اول سوره و قطع آن از نه سوره

قطع طرفین	○○○
وصل طرفین	— — —
قطع الاولی	○ — —
وصل الاولی	— — ○

وصل بسم الله بربیع الحمد و بحسب

بأمرها جاعلة بأفارقة بأقرب

بأحمد باتكاثرو وصل بسم الله مكن

باعتبر تبث دولاً اقسم بل لم يكن

و افضل آنچه در نماز باید خواند بعد از رکعت اولی

سوره قدر است و در رکعت دویم سوره توحید

در نماز شب جمعه که در رکعت اولی نماز خفتن سوره
جمعه و در دوم سوره اعلی سنت است فرموده اند
که سوره قدر سوره بنی اهل بیت است و دعا بعد
از سوره توحید مستجاب میشود یعنی قنوت در نماز و
حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که هر که در
نمازهای پنجگانه سوره توحید بخواند با او میگویند
یا عبد الله لست من المصلین و ایضا فرموده است
مَنْ مَضَى لَهْ جَمْعَةٌ وَلَمْ يَقْرَأْ فِيهَا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ثُمَّ مَثَلُ
مَاتَ عَلَى دِرْبِ الْجَبَلِ مَا تَغِيْبُ مَوَاضِعُ سَجْدَاتِهِ
بدانکه واجب است بر قاری و مستمع بعد از تلاوت یا
استماع تمامی این سجده از عزايم اربعه سجده کردن خود
و سنت است بعد از رفع رأس تکبیر گفتن و طهارت از
حادث و خبث استقبال قبله و سر عورت نمودن لازم
نیست و موجب سجده در سوره النجم و آخر این است و در
الْمَنْزِلِ إِنَّمَا يُؤْمِنُ إِلَىٰ الْيُسْكِرُونَ و در سجده علی

المشهور رايه و من يا نبي الى تعبد من ولكن غايه لا يسمون
 را گفته اند و احتياطاً است که مرتبه ديگر بقصد فريب
 سجده کنند تا از عهده خلاف بيرون آمده باشد
 و سنن است که در سجده اين ذکر را بخواند لا اله الا الله
 حقاً حقاً لا اله الا الله ايماناً و تصديقاً لا اله
 الا الله عبوديه و رقاً بحدث لك يا رب تعبد و
 رقاً لا مستنكفاً ولا مستنكباً بل انا عبد ذليل خائف
 مستجير و سجد هات مستوفيه يا زده است در اعراف
 رعد و نخل و اسرى و همهم و دو حنج و فرقان و نمل و ص و
 انشفاق و اما عدد سوره القرآن پسران بنا بر قول اصح
 يكصد چهارده سوره است و اما عدد جميع يا في القرآن
 در كافى از هشام بن سالم روايت شده از ابى عبد الله
 كه فرمودند كه قرآن في فردا مد يدان جبرئيل بر محمد
 هفده هزار رايه است و ليكن آنچه در دست مردم است
 كتر است از آن و از آنچه مشهور است شصت هزار و شصت و شش



ایستادگان اینچنین میفرمودند که عددی که در قرآن باقی ماند
او ابله و سرکش هزار و دویست و سه است و علمای ^{بصری}
نیز بدین عدد قائلند و در جواب التفسیر آورده که
عدد ایاث قرآن با اتفاق علماء شش هزار و دویست و سه
و کسر است و آن کسر بقول مکی بن شانزده است و بقول
مدینی بن یازده و بقول بصری بن سه و بقول شیبانی
بیست و نه و بقول کوفی بن سی و پنج بنا بر اختلاف قرائت
و آیه کوفاه نواز پس و هم که هر یک دو حرفند عیناً شد
و بزرگتر از آیه مداینه که قل یا ایها الذین آمنوا اذا
تداینتم بیدیهن الی الخرابه نیست عدد کلماتش یکصد و
هفت است و مجموع کلمات قرآنی هفتاد هزار و چهار
کسر است که آن کسر در بصری بن شصت و چهار است و نزد
کوفی بن و شامی بن سی و نود اهل حریم هشتاد و نه
و کلمه زد و حرف کسر عیناً شد مثل من و عن و ازده حرف
بیشتر باقی ماند مثل لیستخلفنهم و کلمه فاستفیناکم

و علامت کلمات را در اوایل سوره بعضی از مصاحف
 کاف می‌نویسند باین طریق **ك** و در تحت آن
 عدد کلمات را با قلم هندسه ثبت نمایند و اما عدد جمع
 حروف قرآنی سیصد و بیست و یک هزار و کسریست آن
 کسر و بیست و پنجاه است نزد یکی قمری و بقول بصری
 دو بیست و بقول کوفی یکصد و هشتاد است و علامت
 آن در اوایل سوره حرف ح است باین طریق **ح** و اما
 عدد رکوعات قرآنی پیران پانصد و پنجاه و هفت رکوع
 است و علامت آن در اوایل سوره حواشی صفحات قرآن
 بحرف عین باین طریق **ع** نوشته میشود و رکوع عبارت
 از مابین مضمتین و حکایتین یا مابین کلامین نامین است
 وارد شده که بعضی از صحابه که قرآن را در نماز ختم
 میکردند و قیام با تمام قصه و کلام میرسیدند
 نزد آن رکوع می‌نمودند و جمع اوایل سوره رکوع دارد
 و مواضع جمیع رکوعات قرآنی مفصلاً در کتاب

القرآن مؤلف مسطور است **الباب الثامن**

در بیان مخارج حروف و صفات آن و اقسام دندانه‌ها
بدانکه حروف بها بمده اصح بیست و هشت حرف است
و آن منقسم شده بمحلقی شش گانه و لهوی دو گانه و منی
شانزده گانه یعنی شجری و لهوی و نطعی و ذلقی و اسلی
و شفوی و مخرج مکانی را گویند که حروف از آن متولد
شود و مخارج حروف را سیبویه و اثنا عشر شانزده
اختیار نموده و مخرج جوف را بیرون کرده اند که الف
و واو و یاء مدینه است لانتها اصوات تشکل بالهواء
و تنمی فیهما و زبانزاد را نهها بر موضعی از اجزای دهان
اعتمادی نیست و قطرب و فراء و میرد و اثنا عشر
چهارده اختیار نموده اند یعنی حروف جوفیه مذکور
و اسناقط و مخرج نون و لام یکی گرفته اند که حرف را
مخرجی دیگر است و خلیل بن احمد و ابن مکی و ابن جریر
و شاطبی و جعبری و ابن شریح و جمعی کثیر از علمای این

و بعضی میگویند

برآنند که خارج حروف معقده است و این قول افوی
و اقرب بصواب است **اول** مخرج همزه و ثا است از خلق
دویم عین و حاء هم چنین است از وسط حلق سیم عین و
خاء همچنین است از اول حلق یعنی نزد یکدیگر بدو هان و در
تقدیم و تاخیر بخروفت در مخرج اختلاف کرده اند صحیح
اینست که هر دو از اینها در یک مرتبه اند چهارم مخرج
حروف مد است از هوای دهن بنا بر قول صواب و اینخروفت
را مد و جوفی و هوای کوبند زیرا که مخرج آنها جوف است
و ایشان مجرّه خوانند و زبان را در موضع از اجرای
دهن اعتمادی نیست پنجم **اول** پنج زبان است متصل
بخلق با آنچه غازی است از حنك بالا و آن مخرج قاف است
و این فرد و هوای اند و لهاة گوشه پاره سرخست که
میان حلق و دهان است که از املا ده کوبند و قاف را
غصمی و کاف را عکدی کوبند و غصمه **اول** لهاة و عکده
آخر لهاة می باشد هفتم میان زبان است با آنچه بر او است

از کام بالا و آن مخرج جیم و شین و یاء غیر مدیه است و اینخ و
شجره کوبند و شجر کشادگی میان دهانت هشتم کام
زبانست با آنچه برابر ویش از دندانهای آخر است و آن
مخرج ضا د است بمینا و شمالا هتد آخر چلوئی و فنت
با پنج دندانهای بالا قاسیویه و فوق الضو حک و اللب
و الرباعیه الثانیه و آن مخرج لام است دهم ستر
تزدیک مخرج لام و از لثه و آن گوشه نیست که دندانها
بان رسته بقال هی اللحم المركبیه الا سنا یعنی دندان که
از مخرج افزون بعضی بالترکفت اند و آن مخرج نونست
یا زده تدریز ستر با است بعد از مخرج نون با ندر
فاصله و آن مخرج راء مماله است و بعضی برانند که
پشت ستر با نراده خلی در مخرج راهب لاخرافه الی
اللام و گاه است که مخرج را از مخرج نون مقدم باشد
و بعضی کوبند که مخرج نون و لام و راء متفاربند
متحد و اینخ و فر الثوی کوبند و در دهم نیز ستر با است

با پنج دودندان پیش ^{بالا} آن طاو و دال مهلتین و ناست
 فوقانیست و اینخ و فزافطعی گویند و مراد از نطع سقف
 و شکنهای کام بالاست سین دهم سرز باشت با سر و
 دندان پیش بالا و آن مخرج طاو و دال معجتین و ثاء
 مثلث است و این سه حرف را ذلقی گویند و ذلق
 زباشت و اینها کاره و نیزی هرچیز را مینا مند ^{دوم} چها
 نیز سرز باشت با سر و دندان پیش زپین باندک
 فاصله و آن مخرج سین و صا مهلتین و ذای معجت
 و اینها را اسله گویند و آن جای بار یکی سرز باشت
 پانزدهم سر و دندان پیش بالاست با میان لب ^{زپین}
 و آن مخرج فاست شانزدهم میان دولب است و آن
 مخرج و او غیر مگ و باء مؤحده و میم است با از نری لب
 و میم از خشکی لب است لیکن در و اولب نیک بهم نمیرسد
 و حاصل میشود از هواء ما بین شفتین بدون ملافا
 آنها بیکدیگر و لهذا او مد را هوائیه مینا مند هفدهم

میم و نون مشدتهین و ساکنین که ادغام با غنة است
و غنة و از لیث که بعد از انضمام شفتین از خیشو
آید و آن داخل انف است در حالت اخفاء با غنة زیر
که در این هر دو حالت این دو حرف از مخرج اصلی خود
متحول میشوند بنا بر قول صحیح همچنانکه حروف مد
متحول میشوند بحروف و اگر این دو حرف متحرک یا منظر
باشند نه مد غم نه و مخفی پس در آن حال عمل نون با زبا
و عمل میم با د و لب چنانچه ذکر شد و هیچکدام از حروف
هجا دو مخرج ندارد الا این دو حرف و حروف جوفیه
و ضاد معجمه که مخرج ضاد هم از دو طرف زیانست
و اما سی و د و دندان پس اواخر چهار قسمند اول
ثنا با و آن چهار است و از ز پرود و از با لا و ق و
رباعیات و آن نیز چهار است و از ز پرود و از با لا
متصل ثنا یا سیم انیاب و آن نیز چهار است متصل
بر رباعیات چهارم اضراس و آن بر سه قسم است اول

ضوا حلتان چهار است از پهلوی نیابت دویم
 طو حرتان دو از ده است از هر طرفی شش دندان
 سه از زیر و سه از بالا استیم نو جلدان را دندان عقل
 گویند و نیز به بیست و یک پیرون می پندارند و نیز چنان
 است که از هر دو و از بالا و اما صفات حروف بدانکه
 مراعات صفات مقرر حروف در عربی چون جهر و
 همس و استعلا و اطباق و نظایران شرعا واجب نیست
 بلکه از جمله مستحبات است و علما فرموده اند که این
 صفات آنقدر لازم است که حروف از یکدیگر متمایز و یک
 از مخرج اد اشود و صفات فایده حروف ده است هر دو
 ضد یکدیگر اول مهموسه و حروف وی ده است
 مجتمع در کلمات فحشه شخص سکت ما بقی مجهوره اندر
 حین اداء حروف مهموسه او از فرو گذاشته میشود
 بمرتبه که جوهر صود را فنا ظاهر نمیشود و عکس اینست
 حروف مجهوره دویم شدیده و آن در اجتهاد یک

ما بقی رخواه الّا حروف لیسع که آن ما بین شده و خور
است و در ادای حروف شدید به جهت قوتی که در
اها است نفس در مخارج منعقد میشود و در حروف
رخواه نفس را در مخارج جریان میشود بعلمت سنی که
در این حروف است سیم مستعلیه و آن در کلمات خفیه
ضغط فظ است ما بقی مستغله و در ادای حروف
مستعلیه صوبه بلندی مایل نموده بتفخیم را میگرد
و در مستغله مایل بر پستی نموده بترقیق را میشوند
الّا در لام جلاله و راء و الف چنانچه بیان خواهد شد
چهارم مطبقة و آن در کلمات صغض فظ است ما بقی
منفخه که زبان پهن و گشاده شده بوقت ادای میگردد
پنجم مذلفه و آن در کلمات فرغن لب است که آن
طرف لب زبان بسبب خفتن او میشود یعنی سه
از لب سه از زبان و ما بقی مصمته است و در ادای
اها سنگین و ثغلی در مخارج بهم میرسد و اما صفت

عارضیه حروف پس فلقله است و آن در حروف قطبیه
 است که در هنگام وقف سکون آن حروف در خارج
 ضبط و اضطرار و جنبشی هم میرسد و در حین این
 اداء زبان مضطرب میشود و مابقی ساکنه است مطلقاً
 جنبشی در آنها نیست و از آنجمله صغیر است و آن در لغت
 هست کردنت که مراد از صغیر صغیر کجشک باشد
 و در اینجا صوت ضعیف است که از بیخ دندانها بیرون
 میاید که آن مخصوص ص و س و ز است و از آنجمله
 غنه در هم و نون مشدد نیز است و مراد از غنه
 آواز است که در دماغ پیچیده میشود و آن حرف است
 دو لام و یاء و تکرار است و یاء فقط که چون غلفه
 که در انت کو یاد و باره گفته میشود و این مکرر
 فی الحقیقه و معنی تکریر همین و فرجه است در لفظ نه غاد
 آن بعد از قطع و تحفظ واجب است در اظهار تکرار آن
 خصوصاً که مشدد باشد چنانچه شیخ محمد جری گفته است



واخف تکرراً اذا شدد او علمای قرائت خصوصاً مکی برج.
طالب کفنه اندک واجبست بر قاری اخفا کردن تکرار
راء را خصوصاً که مشدد باشد مفتی اظهار نفثه جعل من
الحروف حروف و فاو من المخفف حرفین لان تکریر الحرف حلی
و از آنجمله نفثی است رشین و اسنطاله است در ضاده
و کفنه اندک عروضاد در حین اداء بمرتبہ دراز میشود
که بخرج لام میرسد و مد است در حروف عله و
لینث است در واو و واء ساکنه لما قبل مفتوح
و حرف مد و این را جوفیه میگویند و حروف مخفیة
و ان مخض نحر و ف مد و هاء که در کلمه هاوی است
و این حروف را ربعه بجهت ضغنی که دارند زبان را در ادای
الهام داخل نیست و از در دهن و هوا میشود و در حین
اداء صوت مخفی میباشند و ما بقی حروف بدینہ و الہام
بدین پنج حرف است و نبریه و رفع صوت و نیزی در
همزه است و بحه که بمعنی گرفتگی صوت است مخض نحر و الہام

و منقوشه که بمعنی در مش است مختصر بشاء مثلث است
و منقوخه در فاست و در چین اداء اما سعی در لب
بهم میرسد و محذوره در خا است که در ادای آن نیز
در متحرکین بهم میرسد و تفتی و دشین است و بعضی
و اداء و فاراهم بان ضم کرده اند و شکی نیست که هرگاه
در مخارج و صفات خلایق بهر سبب مثل مخارج حروف
بغیر دادن و تکرار در راه و تفخیم در مسئله و غیره
در مسئله قطعاً معانی ایشانرا منقلب نموده و محو
مبطل نماز و قرائت خواهد شد و مخفی نخواهد ماند که
اینچه بعضی از فضلا تصور نموده اند که دانستن مخارج
و صفات حمزه و مدات واجب کافیه و تحصیل احسن
لازم نیست غافلند از این معنی که در اکثر کلمات و اعراض
تحریفی بهم رسیده که باعث بطلان عمل میشود پس باید که
بقدر امکان سعی در تحصیل این علم بشود والسلام
عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى **الباب الثالث** در بیان

ثَوِين و نُون ساکنه و نَحْنَم و نَرَقِی و نَزْدُ غام است آنکه
تَوِين و نُون ساکنه در نزد حروف حلق و آن و هرج
ع خ اظهار است آنجهت بعد مخرج این حروف است
از مخرج نون مثال هَمْز و بِنَاوَنَ و مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا مِثْلُ
هَامِخُومِنِهَا إِن هُوَ إِلَّا جُرْفٌ هَارٍ و مثال عین نَحْوُ الْعَمَّةِ
مِنْ عَمَلِ الْجَرِّ عَظِيمٌ و مثال حاء نَحْوُ وَاحْتَرَمْتُ حَكِيمٌ حَمِيدٌ
و مثال غین فَسَبِّحْهُمْ مِّنْ غَلٍّ رَّبُّ عَفْوٌ
و مثال خاء نَحْوُ الْمُتَخَفِّفَةِ مِّنْ خَيْرٍ فَعَبَّرَ وَاطْهَانُونَ
ساکنه و ثَوِين در قرآن شت قراءه سبعة نزد حروف
حلق اتفاق است و شیخ ابو جعفر مدنی نزد خاء و
عین اخفاء میکند چنانکه در کتب مطوله توضیح این
شده و در نزد حروف برملون ادغام است اقرب
المخرج بالثَوْنِ و در میسون مع الغنة والغنة شبه
بصوت الغزالة اذا ضاع ولدها مثل مَنْ يَأْتِيهِ
عَذَابٌ مُّجْتَرِبُهُ و مَنْ مَاءٌ مَّهِينٌ و مَنْ وَلِيٌّ وَلَاؤُهُ

نورِ هندی با تقاضای جمیع قراء مع الغنة است الا خلف و او
ادغام بلا غنة میکند بجهت شدت ضرب ایشان مثل
وَمِنْ لَبَنٍ لَمْ يَغَيَّرْهُ مِنْ رَبِّ رَجِيمٍ و در فون و صو^{نا}
و دنیا و دنیا ان اظهار با دیگر بجهت دفع اجتماع
حروف علیه ثلثه و عدم اشتبا بمضاعفت در نزد
باء قلب است بهم مثل من بعد و حتم بگو و مراد از قلب
بدل کردن ثوب و فون ساکنه است بهم و اخفا
با غنة هم باید نمود بجهت اینکه بهم مواخی نوشتند در غنة
و مشارک باء است در مخرج و بعضی گفته اند که چون
فون ساکنه و باء در جوار یکدیگر واقع شده اند
قرب بعد مخرج مجدی ندارند که ادغام و اظهار تو^{نا}
نمود از آن جهت است که بدل بهم کرده اند و در نزد
سایر حروفها اخفا است و ان پوشانیدن ثوب
و فون ساکنه است نزد این حروف پانزده گانه و ان
ث ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک و ذر^{این}

بیش حرف اول کلمات منضمه است نقطه
که شکری واه تا ویلان جفا و وظلال طال قول
ضاع صتب فی سواه مثال ناء مخوانت
من ناء بجنا ب مجری مثال ناء مخوانتی من ثم
وقولا ثقیلاً مثال جیم مخوانتینا من جاء یقلب جلد
مثال ذال مخواندا و من ذابته و ذکا مثال ذال
مخواند زنا و من ذکر و طعاما ذا غصه مثال زای
مخوانزل و من زکیها مبارک و زبونه مثال سین
فانسه و مر بسندین و صراطا سویا مثال شین
مخوانشره و انشاء و صبا و شکور مثال الصاد
مخو و انصر و او من صلصال و رجاء صرصر مثال الضا
مخو و منضود و مرضعه و کلا ضرینا و مثال لطاء
مخو یفیطار و من طین و صعیدا طینا مثال الظا
مخو و انظر و او من ظهیر و ظلا ظلیلا مثال الفاء
مخو و انفسکم و من فضیل و یونان فارهین مثال القاف

مَحْوٌ وَانْقَادٌ كَمَا وَمَنْ قَالَ وَرِزْقًا قَالُوا امْثَالُ الْكَلَامِ
 مَحْوٌ وَمِنْكُمْ وَمَنْ كَانَ وَمُلْكًا كَبِيرًا وَاخْفَاءُ يَنْهَاهَا بِمَقْدَرِ
 قَرِيبٍ بَعْدَ إِثْبَاتِ هَرَجَةٍ هَرَجَةٍ بِمَقْدَرِ قَرِيبٍ بُوْد
 وَفَرْقٍ مِثْلَ اخْفَاءِ وَادْغَامِ اِثْبَاتِ كَمَا دَرَادْغَامِ اِثْبَاتِ
 هَسْتِ وَدَرَاخْفَاءِ نَيْسْتِ وَابْنِ حُرُوفِ مِثْلِ حُرُوفِ
 حَلْقِ بَعْدَ مَخْرَجِ نَدَارَنْدِ كَمَا اِظْهَارِ نُونِ وَثَنُونِ اِشْتُوْد
 وَنَهْ مِثْلِ حُرُوفِ بِرْمَلُونِ قَرِيبِ مَخْرَجِ دَارَنْدِ كَمَا اِدْغَامِ
 اِشْتُونِ دِپْسِ مِثْلِ اِظْهَارِ وَادْغَامِ بَاشْدِ وَذَلِكَ لِأَنَّ
 التَّقَارِبَ بِوَجِبِ اِدْغَامِ وَالتَّبَاعِدَ بِوَجِبِ اِظْهَارِ
 وَالاخْفَاءَ حَالِ بَيْنِ اِلَادْغَامِ وَالاِظْهَارَ وَدُخْلِ
 اخْفَاءِ غَنَّةٍ لَازِمِ اسْتِ بِحِجَابِ اِزْقَاءِ تَرْكِ غَنَّةٍ
 نَكْرَدِهْ اَنْدَامًا مِثْلِ سَاكِنِ نَزْدِ مِثْلِ اِدْغَامِ مِثْلِ بَيْنِ غَنَّةٍ
 اسْتِ مِثْلِ اَنْتُمْ مُهْتَدُونَ وَبِمْ وَنُونِ مَشْدُوبِ
 نَزْهِيْنِ حَكْمِ دَارِ دِجْتِهَا وَفَعْلًا بِعَنْ اِلْتِ اِظْهَارِ غَنَّةٍ
 بَايْدِ كَرْدَنِ مِثْلِ اِنَّ اللَّهَ وَالْجَنَّةَ وَعَمَّ وَلَمَّا وَنَمَّ خِيَا

شیخ محمد جزر گفته و اظهار الغنة من نون و من مبر انما
شدید او در تردد با اخفا است با غنة علی الاصح مثل لام
و در تردد مابقی حروف بها اظهار است خصوصاً در
واو و فاء که در اصطلاح قراء اظهار شفوی میکنند
بجهت آنکه ظهورش بیشتر در لب پیدا است مثل انوالکم
و اولادکم و قیتة و اما زین و تقحیم حروف بدل آنکه در
عبارت الضعیف بار یک گفتن حروف است یعنی درها
تلفظ بحروف مقصور زبان میل بجنک اسفل مینماید
و تقحیم و تغلیظ هر دو یکی میباشند تقحیم در راء است
میکند و تغلیظ را در لام و حروف مستعلیه جمیعاً
مفحّم اند و حروف مستفله مرقّانند مگر لام جلاله که
بعد از فتح با حتمه واقع شود که بتقحیم باید گفت مثل
قال الله و عبد الله و مر و اب و و درش از طرف مغارة
بتغلیظ لام وارد شده هرگاه بعد از صاد و طاء و ظا
مفتوح یا ساکن واقع شوند مثل الصلوة فیصلب الظلام



وَمَطْلَعٌ وَظَلَمُوا مِنْ أَظْلَمٍ وَاکْرَامٌ جَلَالُهُ بَعْدَ زَكْرِهِ
وَافْتَشَوْ مِنْ قَبْلِ بَابٍ كَقِفْتُ مِثْلَ اللَّهِ وَهَمْ جَنِيرٌ اسْتِ رَاءُ
مَفْتُوحَةٌ وَمَضْمُومَةٌ مِثْلُ رَحْمَنٍ وَرُسُلٌ كَمَا بَنَفِخِيمٌ بَابٍ
كَقِفْتُ وَمَكْسُورَةٌ رَابِعَةٌ مِثْلُ رَحِمَالٍ وَاکْرَاءُ سَاكِنٍ
بِأَشَدِّ نَظَرٍ كَقِفْتُ بِمَا قَبْلَ أَنْ حَكَمَ هُمَانُ مِثْلُ كَرْسِيَّةٍ
وَعَزَمَ وَمِثْرَةٌ وَاکْرَاءُ سَاكِنٍ وَمَا قَبْلَ أَنْ هَمْ سَاكِنٍ بِأَشَدِّ
نَظَرٍ كَقِفْتُ بِمَا قَبْلَ مَا قَبْلَ أَنْ بَا زَحَمَ هُمَانُ مِثْلُ الْجَرِّ
الْيُسْرِ وَالذِّكْرِ دَحَالَتُ وَقِفْتُ وَاکْرَاءُ مَا قَبْلَ رَاءُ
عَارِضِي بِأَشَدِّ مِثْلُ رُجْعٍ وَآمَ أَرْتَابُوا بَنَفِخِيمٌ بَابٍ كَقِفْتُ
وَاکْرَاءُ سَاكِنٍ وَمَا قَبْلَ رَاءُ مَكْسُورٌ وَمَا بَعْدَ رَاءُ بِسُطَّةٍ
يَكِي أَرْحُوفٌ اسْتَعْلَا وَافْتَشَوْ أَنْ جِهَ أَرْحُوفٌ اسْتَعْلَا
سَبْعَةٌ بَعْدَ أَرْحُوفٍ رَاءُ كَمَا يَكْسِرُ أَصْلِي وَافْتَشَدُّ رُكْ
قَارِ بِجِيدٍ سَلَسَتْ أَنْ صَاوِطًا وَفَاقَ بِخَوَارِضًا دَادُ
تَوْبَةٍ وَغَيْرُضًا دَادُ رَنْبًا لِيَا لِرَضَادٍ دَرَجَتٍ وَغَيْرُطَائِفٍ
أَهْضَامٌ وَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ دَرَجَتٍ وَكُلِّ فِرْقَةٍ دَرَجَتٍ وَكُلِّ فِرْقَةٍ دَرَجَتٍ



کلمات مذکوره همه قرار با اتفاق تفخیم باید کرد الا در کلمه
کُلُّ فِرَقٍ در شعراء که در آن دو وجه معمول است اما تفخیم بجهت
وقوع حرف استعلاء بعد از راء و ترفیق بجهت وقوع
راء بین الکسرتین و در مضروفا و وصلات تفخیم و الیس
و در عین القطر مرفی و اصل در راءات تفخیم است و
ترقی بنا بر سببی میباشد و الف در تفخیم و ترفیق تابع
ما قبل خود است مثل ضالح و مائل و حروف مجهول
را بجهت و شدیده را بشدت و حروف مطبقة را باطناف
مجا باید آورد و ناچار است از ابقاء اطباق ظاء در مثل
اَحَطْتُ و بَطَّطْتُ و قَرَطْتُ و فَرَطْتُ و در ابقاء صفت
استعلاء قاف و ذهاب آن در کلمه تَخَلَّفْتُمُ در کسر
مرسلات خلاف کرده اند هر دو وجه را اعتبار نمود
انداما ذهاب و است یعنی ترکه کند صفت استعلاء
قاف را در این کلمه و اما ادغام بدانکه ادغام در لغت
ادغام شئی است در شئی و در اصطلاح اهل فن کنایه

گردانیدن حرف اول و درج کردن در حرف دوم
 و اسباب ادغام تماثل و تقارب و تجانس است و ادغام در
 قلم شبکیر و صغیر اما کبیر آهسته که اول از مثلین بافتن
 یا متجانسین را که متحرک باشد ساکن نموده و در ثانی
 ادغام کنند مثل ناسک کک و مناسک کک و نال
 لهم و خلقکم و رزقکم و این ادغام مختص است با بی غیر
 و یعقوب بصری بن و علما فرموده اند که در نماز از ادغام
 کبیر مثل ادغام میم الرحمن در میم مالک اجتناب اولیست
 بلکه مکروه دانسته اند زیرا که در عدم ادغام حرف
 ثواب بیشتر خواهد بود و ادغام صغیر آهسته که حرف
 مدغم ساکن و غیر حرف مدغم باشد و در ثانی درج کنند
 فظیر مدغم را ساکن بود خوانندش از ادغام صغیر
 نیست عاصم و از مصحف جزئه ادغام کبیر انداخته
 است و یوسف کفف مدغم نون بنون لیک انداخته
 اشمام است باقی سکون مخواتح جوتی و در انما

وَلَنَّا مَنَادٌ بِيُوسُفَ وَمَا مَكِينِي دَرْهَفُ اِدْغَامِ صَغِيرِ
بِرْدِ وَفَتْحِ اسْتِثْنَاءِ اَنْكَمْ مَدْعَمٌ وَمَدْعَمٌ فِيهِ اَزْجِيَّتُ مَحْرَجِ
وَصِفَتُ مِثْلَهُمْ بِاَشْنَدٍ مَخْوُوعٍ بِوَجْهِهِ اِنْ اِضْرِبَ بَعْضًا
وَقَدْ دَخَلُوا وَمَخُودُ ذَلِكَ وَاَكْرَحُفٌ مَدْعَمٌ حَرْفٌ مَدَّ شَدَّ
اَضْهًا بَابِدْ كَرْدِ بِجِهَتِ تَخْفِظِ بِرْمَدٍ مِثْلُ فِي يُوْسُفَ اَسْوَا
وَعَمِلُوا وَمَخُودُ ذَلِكَ وَاَكْرَحُفٌ مَدْعَمٌ سَاكِنٌ وَغَيْرُ حَرْفٍ مَدَّ
بِاَشْنَدٍ مِثْلُ اَلْيَكْمُ مَرْسَلُونِ وَاِنْ فَتَمِ اِدْغَامِ مَثْقُوعٍ عَلَيْهِ
قَرِيبٌ وَاِنْ اِدْغَامِ مِثْلِهِنْ كَوْنِيْدُ دَوْنِمْ اَنْكَمْ مَدْعَمٌ
مَدْعَمٌ فِيهِ دَرْ مَحْرَجِ مَتَّحِدٌ وَدَرْ بَعْضِ صِفَتِ مُخْتَلَفِ شَبَاهِ
مَخُودِ تَنْبِيْنِ وَاِذْ ظَلَمُوا اِنْ اَمَّا جَانِبِيْنِ مِيْكُوْنِيْدُ كَيْمِ
مَدْعَمٌ وَمَدْعَمٌ فِيهِ اَزْجِيَّتُ مَحْرَجِ فَرْهَبِ هَمْ بِاَشْنَدِ اِنْ اِ
اِدْغَامِ مَثْقُوعٍ كَوْنِيْدُ مَخُودِ مَخْلَقِكُمْ وَاَحْطَطُ بِاَبْقَا
صِفَتِ اسْتِعْلَايِ قَافِ وَطَاءِ وَعَاصِمِ رَادِ اِنْ قِسْمِ اِدْغَامِ
قَافِ مَخْلَقِكُمْ اسْتِثْنَاءِ رَكَافِ بِاَبْقَايِ اسْتِعْلَايِ قَافِ
وَعَدَانِ اَمَّا تَاَنِيْ اَوَّلِ اسْتِثْنَاءِ بِرَوَابِثِ بَكَرِ اِدْغَامِ مِيْكُوْنِيْدُ اِلَّا



در ثاء نحو اخذت و مشتقاته و ادغام لام هل و بل و قل
در لام و راء انفا فیت نحو هل لنا و بل ربکم و قل لا
تکرمون و قل دبی و قل لکم و نحو ذلك و لام هل و راء
در قرآن مجید نیست و نون ملفوظی ضم دو کانه در
و ثار و ذال در کلمه پلشت ذلک و باراد و میم و کب
معنا و یر و ایت بکرا د غام نون ملفوظی هم و القتران
ون و الفلم راد و و او و حالت وصل و لکن در وقف
اظهار و او است بر و ایت حفص اظهار است همه قراء
الف و لام تعریف راد در حروف شمسیه ادغام کرده اند
بجهت ضرب مخرج و در نزد حروف فتریه اظهار است هم
چنانکه جرم شمس نمی شود ما هیئت لام تعریف در نزد
الشمس و اخواته مخفی و در نزد نور لفظ القمر و اخواته ظاهر
و حروف شمسیه و فتریه هر یک چهار ده است و حروف
شمسیه و ان ث ث د ذ ز س ش ص ض ط ظ ل ن
و ما بقی اینها فتریه اند و احسام ادغام بسیار است

رساله اکفایا بن قلیل شد و جمیع اقسام آن مفصلاً
در کتاب جواهر القرآن مصنف قاصر بیان شده و
محققان ندکه جمعی از علما و مجتهدین بوجوب ادغام
صغیر قائل شده اند **الباب الرابع** در بیان
مد و قصر و کیفیت هاء کتایه و بیان اشباع و ثرك
النت بدانکه حرف مدسه است و الف و یاء ساکن
و ما قبل ایشان از جنس خود باشد و مد منقسم به
فهم است لازم و واجب و جایز و لازم آنستکه حال لازم
نباشد و مد نزدیک همه قراء یعنی نباید بعد از حروف
مد ساکنه و فها و وصلاً و بطول مد داده میشود و مد
آنستکه فصره را و جایز نیست یعنی جمع باشد حرف مد
و همزه در یک کلمه و انرا مد متصل نیز گویند و مد جایز
آنستکه مد قصر هر دو باشد نزد جمیع قراء و آن در وقت
استکه حرف مد از همزه منفصل باشد و امتداد مد ^{سنت}
بسیب و سبب لفظی است یا معنوی و سبب لفظی ^{بسیب} همزه است

با سکون بشرطیکه مؤخر باشد پس اگر همزه مفدّ باشد
 از حرف مدّ مثل اَمَنْ وَايُنِي وَايْمَانًا مدّ آن مخصوص است
 بقراءة نافع مدّ نیز و ابّ و و ش و هرگاه مؤخر باشد
 از حرف مدّ و هر دو در یک کلمه جمع شوند مدّ آنرا
 واجب متصل گویند مثل سَاءَ وَسَوْءَ وَسِئَةٍ وَجَنَاحٍ
 از اعظام و اشرف علماء و مجتهدین حکم بلزوم رعایت
 این مدّ و بطلان نماز بسبب اخلال بان فرموده اند
 اگر حرف مدّ دو کلمه و سبب مدّ هم در کلمه دیگر باشد
 مدّ آن سنت و منفصل خواهد شد و این مدّ در نزد
 عاصم و است در نزد بوقی فراء خلافت مثل اَبَا بَكْرٍ
 وَقَالُوا امْنًا وَفِي اُمٍّ و اگر چنانچه سبب سکون اصل
 و مظهر مدغم باشد مثل مَن وَنَ وَمِمَّ وَذَاتَهُ وَتَحَاجُّوْهُ
 وَلَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ مدّ آن لازم و اگر سبب مدّ سکون غار
 باشد مدّ آن جایز خواهد بود مثل النَّارُ يُعْلِقُونَ وَ
 در حالت وقف گفته اند که انواع مدّ بسیار است آنچه

در این سه ساله مذکور میشود شش نوع است اول مد
متصل مثل ساء و جاء و شبهه و قیم مد منفصل
مثل ما أنزل الله و قالوا امنا و امثال ذلك سیم
مداشباع که از اشباع آن حرکت میشود مثل هاله
اخلا و اخره الى الله چهارم مد عدل که آن در وسط
کلمه باشد و بدان بسبب لقاء ساکنین باشد
مثل ذاب و اتحا جونی و لا الضالین پنجم مد غار
در حالت وقف مثل شعیب ششم مد لازم آن
در حرف مقطعه قرآنست پس هر حرفی که بنای هجا
ایشان بر سه حرف باشد و حرف وسط حرف مد
و ثالثا کن باشد مد باید کرد و آن مجتمع در ترکیب
قنر کصل و آنچه از حروف مقطعات مد ندارند مجتمع
در ترکیب ره بطح است اما حرف که در اول مرکب و
شوری است و ما قبل یاء مقنوح است پس الحروف کین
و چون قراء حروف کین را جاری مجری حرف مد دانستند

بالمشافهه والادمان ووجه سبب مبتدا زجمله مبتدا است که
حرف ملّضعیف است و خفی و همزه شدیدا است و قوی
پس نه یاده کرده اند در مدّ و تقویّت باشد ضعیف را
در مجاورت قوی مدّی که سبب و سکون باشد معتبر
و اقوی است بدلیل لزوم مدّ طول و اگر سبب از صفت
متغیر شود که اثر سبب باقی نباشد مثل ان جاء امرنا در
قرآنه ابی عمر و الحمد لله در اقلّ ال عمر بن هرگاه وصل کند
میم را بکلمه جلاله که ان بهم مقنوح خواهد شد پس مجموع
قرار دارد اینحال دو وجه را باشد طول بنا بر الفای
عارضه تا قصر بنا بر اعتبار عارضه تا فی اقوی و لیست
بدانکه جمیع قراء اجماع و اتفاق دارند بر اینکه از زمان
رسول خدا الی زمان ما هذا مدّ در قرآن کرده اند و خلاصه
در اینخصوص اختلافی در میان ایشان نیست و لکن خلاصه
در مقدار است پس همزه و و درش از مدّ عام طویلتر است
و مدّنا طم ز مدّ بن عام و کسائی طویلتر و مدّنا لون از نا



و دوری از ابو عمرو و این کثیر از سوسی طوینراست و
 همه محققه و مخفیه میسوطا در کتاب خزائن القرآن و
 جواهر القرآن مؤلف قاضی صمد بن و مذکور است و اما در اشبا
 هاء کنایه چهار وجه متصو است اول ما قبل و ما بعد
 ساکن باشد مثل اَلِیْلِ لِصَبْرٍ وَ قَبْلَ اَنْ یَّحْرَکَ وَ ما
 اَنْ یَّحْرَکَ اِنْ یَّحْرَکَ اَلْمَلِکُ سَمِیَّ ما قبل اَنْ ساکن و ما
 اَنْ یَّحْرَکَ باشد مخوفیه هُدًی و این اشباع را ابن کثیر می کرد
 است و خصر از طریق عاصم در کلمه فینه مَها تا در سورته
 باوی موافقت کرده است چهارم ما قبل و ما بعد اَنْ یَّحْرَکَ
 باشد مخوفیه اَلْاَوَّلَ اِلَّا وَ اَخْرَهُ اِلَّا که همه قراء در این قسم
 اشباع کرده اند بخلاف قسم اول و ثانی و عاصم هاء پیر
 را در سوره زمر با قصر خوانده است زیرا که اصل اَنْ یَّحْرَکَ
 بوده بجهت حرف شرط اَلْاَوَّلَ فَنَادَ اَشْتِ هَا نَفَقَهُ و
 یَنْتَهَ از اصل کلمه اَشْتِ صله بنا بدکرد و هاء سکتة و فَنَا
 فَوْضَلًا ساکن است ابتدا و حرکت دادن بان نزد قرآن غلط

و مذهب است در قرآن در هفت موضع ورود یافته
لَمْ يَتَّخِذْ دَرَبَهُ وَاقْتَدِرْ دَرَاغَامَ وَكِتَابِهِ وَحِثْنَا
وَسُلْطَانِيَّةً وَمَالِيَّةً دَرَحَاتٍ وَمَاهِيَّةً دَرَقَاعَةً
و در غیر اینها بشرط حرکت مافیل و ما بعد غاصم و اثبات
است و البته حد باید کرد و کسر مافیل ماسا
و قننا و اوای و بانی حاصل شود مثل و رسوله و بحمد
اما اشباع و ترک آن بدانکه کلمه هو لاء و اولاء و
و اولئك و اولوا و اولی و ابناء و انباء و جزاء و الملوك
و بنو و بید و یونی و یومن و امثال اینها خواه
شده باشند خواه نه مثل سائر یکم و لا صلیتکم که بود
نوشته میشوند و مواضعیکه التقاء ساکنین است
ذات الشجرة و مهلكی القرى و قالوا الان و نحو ذلك
همه اینها بترك اشباع عند رجب قرآن دو کلمه جاوا
و با و او و او و ما و ری و العا و ن و لا یستون خواه
اضافه شده باشند خواه نه و کلمه اولی که ضد آخری

مثل الآخرة والاولى واولهم لاخرهم وجميع قرآن مع
الاشياء عند وكلما ينك درسم كتابا بشاراختلاف
نيسن مثل رؤوف وقوف قالوا واوتوا ونحو ذلك
بالاشياء بايد خوانند والله اعلم **الساكنات** در
اقسام وقف و موز سجا و نك و كفت بعض موزيك در
اكثر مصاحف منسوب كنند بدانكه وقف ركن عمده ترين
چنانچه جناب ميرالموئين عليه السلام فرموده اندكه التزئيل
هو تجويد الحروف ومعرفته الوقوف وايضا آورده اندكه
الوقوف منازل القرآن يعنى سالك مسالك قرائتها
وقف بمنزلة منزل است و بدون معرفت ان معنى قرآن مختل
ميشود چنانچه مرويست در خصوص حضرت رسول گفت من
يطيع الله ورسوله فقد فقد شد ومن يعصمها پس
وقف كرد و ايندا كرده گفت فقد عوى پس حضرت
فرمودند چه بد خواندى برخيز و برو وجه پنج بود
وقف در بعضيها و ميبايت كه در عوى وقف كنند برك

چنانچه وقف در کلام مخلوق بیش و در غیر محلش محل باشد
در کلام خالق بطریق اولی در غیر محل محل و بیش خواهد
بود و الوقف فی اللغة الکف و فی الاصطلاح قطع الکلام
عن ما بعد ما یسکنه طویله و هی شمان الاختیاری
والاضطراری و ان چهار قسم است تام و کافی و حسن
و بیش تام آنست که کلمه موقوف علیه ارتباط لفظی و معنوی
بما بعد نداشته باشد و کافی آنست که ارتباط معنوی
بما بعد داشته باشد نه لفظی و حسن آنست که ارتباط
لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی اما ابتدا بما
بعد بدون اعاده موقوف علیه نیست مگر آنکه
بر و سبب بایت باشد بنا بر حدیثی که ام سلمه رضی الله عنها
روایت کرده که سید انبیاء صلی الله علیه و آله هرگز
اینه وقف نممودند بدون اعاده موقوف علیه بندها
بما بعد آن نممودند و بیش آنست که معنی از او مفهومی
نشود و ثانی بجهت اضطرار و نارسائی نفس مثل



وقفكم والحمد لله رب العالمين وغير ذلك مما لا يحصى
 انت كمنعني لا تغير مبدع ومودى ميكر وديكر
 فالأيقاع باله مثل وقفين الله لا يسبحي وإن الله
 فقير ومخوذ لك وأينجه قرا لازم استعجابان
 نموده اندا انتكه فصل نكند میان عامل ومعمول
 شرط وخرا ومبتدا وخبر وصله وموضوع وصفته
 موصو ومضاف ومضاف اليه وامثال ذلك قال
 ابن الحاجب الوصف على الجملة التذائية جائرة لا يستعمل
 وما بعدها جملة اخرى وان كانت الاولى تغلق بها
 وكل ما في القرآن من القول لا يجوز الوصف عليه ما
 بعده حكائية انتهى للقاء ^{في الوصف} مذا هبنا فاع كان برعي
 راء: تجاهها ومحاسنها بحسب المعنى وابن كثير حزه حيث النفس
 وعاصم الكسائي حيث بنم الكلام وابو عمر بتعدد ووس
 عي كان يقول هو احب الي وقال بعضهم ان الوصف على
 الايات سنة وقالوا ايضا الوصف على ووس الا في

و لازم است در پراو قوف بر علم عربیت تا تمیز میان او
توانند کرد و بعضی از علما قرائت و قوفی در قرآن ذکر
کرده اند مثل وقف لازم در هشناد و چهارموضع
و علامت بهم لازم بر برخی است لیکن علامت قلب نیز
بهم است باین طریق م و بعضی علامت قلب را در حضا
ب و علامت باظهار نون ن و ادغام را س و
اخفای را ف باین نقطه و اظهار شفوی را نقطه
باین طریق : مینویسند و وقف منزل در شش موضع
و وقف انشائی در هفده موضع و وقف غفران در ده
محل و وقف معانفه در هجده موضع و علامت آن
: بالفظ مع یا معاً و مراد معانفه آنست که در
نزدیک بهم میباشند و اگر در اولی وقف بشود در ثانیه
احتیاج بوقف نیست و بالعکس یعنی بوقوفنا بمعنی
ملحوظ نموده بطریق معانفه یافته اند و مبادله
نیز گویند با بمعنی که محل اول را بدل بجا کنند بالعکس



وقف فرض در پانزده موضع و هم چنین و قوفیکه
 ذکر آنها موجب تطویل است و آثار موزیکه شیخ ابو
 جعفر محمد بن احمد بن طیفور سجاوندی و برخا از علما
 نحو قرأت بیجهت وقف تعیین نموده اند شش است
 اول علامت وقف لازم است و وقف در وجه موجب
 فساد معنی میشود لیکن اگر بگذرد شرعاً اثم نیست
 چنانچه در جواب پرسش شیخ الاسلام علی بن عبد
 العالی نوشته اند لایا ثم یجوز ذلك یعنی خواننده مجز
 گذشتن از وقف لازم گناه کار نیست اما فاء الفعلا
 یعنی بوقف لازم کرده اند و بیم ط علامت وقف مطلق
 یعنی مقید بیک از لزوم و جواز و در خصص مجوز نیست
 دلیل از برای وصل نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی
 بما قبل خود ندارد سیم ج علامت وقف جایز است
 جهت وقف و وصل هستند اما وقف اولست چهارم
 ز علامت وقف مجوز است و در وی هم جهت و



ووصل هر دو هست اما وجه وصل روشن تر است
 ووقف هم رواست پنجم ص علامت وقف وخصیت
 بالضرورة هرگاه قاری احتمال تمام کردن ایه را در
 یک نفس نماید و وقف بکند عاده لازم نیست ششم
 لا علامت تقفاست و اگر لا با ایه جمع شود عاده
 لازم نیست نظر بحدیث ام سلمه و متأخرین هشت
 دیگر جه وقف نیاده کرده اند و آن که وقف بر
 سکنه ق فلاصل صلی اما که علامت کذلک است
 یعنی بمرهقت که سابقا گذشت چه لازم چه مطلق
 چه جائز چه مجوز چه رخصت چه نفی وقف یعنی
 فی هذا الموضع وقفه ورس سکت علامت هر سه
 علامت سکت باشند والفرق بین السکتة والوقفه ان
 السکتة اقرب بالوقف لکن الوقف اقربا الى الوقف و فی
 علامت وقف الوقفاست و لا یعنی قبل الوقف
 وصل ضد وقفاست صلی یعنی الوصل اولی من الوقف



وشرر خرد یکرهم هکت که تعلق بوقف ندارند اما
 در مصاحف می نویسند و آن اینست هر خب ع ع
 تب لب اما هر بنا بعد کونی و خب بنا بعد بصر
 علامت پنج آیه است و ع و ع علامت کده پرا
 و تب و لب هر دو علامت بنده آیه است و هرگاه
 اهل بصر متفق باشند بر آیتی علامت تب می نویسند
 و اگر مخالف باشند لب می نویسند و اما وقف بجرک
 نزد قاطبه اهل لسان مجبور و بطلان نماز است و وصل
 بسکون را بشرطیکه کلمه لاحقه مفتوح بکسر و وصل نباشد
 بعضی از علما جایز میدانند **فتحه** بدانکه رموز
 چند در بعضی مصاحف می نویسند و آن جبه و ما
 و مخ و مشق و حم و ب و طا و شا و مک
 و مد و هر خک و ی عک و خکب و عکب
 اما جبه ای که وجه له فی الوقف و اما ما علامت مد
 الاقل که شینه بن نضاح است و مخ و آن مد فی الاخر



ابو جعفر است و مشق آن علامت ایه است و نزدیک ^{مشق}
 و حم علامت ایه است نزد حصی بن و ب علامت ابوی
 بن المتوکل است و ط علامت عطا که یکی از علما عند
 و ش علامت ایه است نزد شامی و م علامت ایه است
 نزد مکی و م علامت ایه است نزد مدنی و ه و خ علامت
 پنج ایه اند نزد کوفی و ی عک علامت ده ایه اند نزد کوفی
 و خ ب علامت خمریة کوفی و بصری است و ع ب علامت
 عشر کوفی و بصری است و علامت پنج ایه کوفی را در
 حاشیه مصاحف خمس و ده ایه را عشر و علامت نصف
 الحزب یا نه مینویسند **قل فلیبذلک** در جمیع قرآن
 یازده موضع سکنه دارد هفت موضع آن در سو
 مبارکه فاتحه الکتاب بدین تفصیل است **بِسْمِ اللَّهِ**
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ سکنه **لِلَّهِ** سکنه **رَبِّ الْعَالَمِينَ** **الْحَمْدُ**
الرَّحِيمِ مَا لَكَ سکنه **يَوْمَ الدِّينِ** **إِنَّا** سکنه **نَعْبُدُ**
إِنَّا سکنه **نُشْفِعُ** **إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** **ط**



الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمُفَضَّلِينَ سَكَنَهُ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ وَبِكِي دُرُودُهُ كَهْفٌ وَإِنْ وَلَمْ
يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا سَكَنَهُ قِيَامًا وَبِكِي دُرُودُهُ بَيْتٌ وَإِنْ مِنْ
مَرْفَدٍ نَاسَكَنَهُ هَذَا وَدُرُودُهُ لَا أَفْهَمُ وَإِنْ وَقِيلَ هُنَّ
سَكَنَهُ زَائِنٌ وَدُرُودُهُ مُطْفِفِينَ وَإِنْ كَلَّابٌ سَكَنَهُ
وَإِنْ وَبَدَانُكَ دُرُودُهُ حُلٌّ وَقَفَّ غَفَرْتُ قَالَ
النَّبِيُّ مَنْ ضَمَّنَ فِي عَشْرِ مَوَاضِعٍ فِي الْقُرْآنِ ضَمَّنَتْ لَهُ
الْجَنَّةَ أَوَّلًا نَ دُرُودُهُ مَا أَثَدَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى وَالضَّالِّينَ
أَوَّلِيَاءُ دُورِيمَ دُرُودُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى إِنَّمَا يَنْجِيهِ الَّذِينَ
يَسْمَعُونَ ط سَبِّحْ دُرُودُهُ سَجْدَةً قَوْلُهُ تَعَالَى كَمَنْ كَانَ
فَاسِقًا ط جَهَارِمَ لَا يَسْتَوْنَ ط يَحْمِ دُرُودُهُ بِسْمِ قَوْلِهِ
تَعَالَى وَنَكَبْ مَا قَدَّمُوا وَأَثَارَهُمْ ط شَتَمَ قَوْلُهُ تَعَالَى
يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ط هَفْتَمَ قَوْلُهُ تَعَالَى مِنْ مَرْفَدٍ نَ ط
هَشْتَمَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَإِنْ أَعْبُدُ فَنِي ط نَهْمَ قَوْلُهُ تَعَالَى
عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ط دَهْمَ دُرُودُهُ مَلِكُ قَوْلُهُ تَعَالَى

صَافَاتٍ وَيَقْبِضَنَّ كَمَا بَدَأَنكَ دَرَقَرَانِ بِخَمْسَةِ أَرْبَعِينَ وَ
هَشْتِ وَقَفَاسًا زَائِجَةً هَقْتَادَ هَشْتِ وَقَفَاسًا زَائِجَةً
بَعْضُهُ هَشْتَادُ وَخَمْسَةُ رَكْعَتَيْنِ خَمْسَةَ رَكْعَتَيْنِ خَمْسَةَ رَكْعَتَيْنِ
كُتِبَ مَطْوُولَةٌ بِهَذَا بَيَانِ شَدِيدٍ **الْبَابُ الثَّانِي**
دَرْيَا اسْمُ رَمُوزِ رَوَاتٍ وَاحْوَالَتِ قَرَاءَتُهُ بَدَأَنكَ
هَرَبِكْ زَقْرَاءَ سَبْعَةٍ رَاوِدَاوِيٍّ مَشْهُورٍ خَمْسَةَ رَكْعَتَيْنِ
مِثْلُ أَوَّلِ نَافِعِ الْمَدَنِيِّ وَنَافِعِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَعِيمٍ
مَوْلَى جَعُونَةَ بْنِ شُعَيْبِ اللَّيْثِيِّ وَاصِلِ أَوَّلِ أَصْفَهَانِ
وَكُنِيَّةُ أَوَّلِ بَوْرِهِمْ اسْتِ وَكُنِيَّةُ أَوَّلِ بَوْرِهِمْ اسْتِ وَكُنِيَّةُ
أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَدَرْمَدِينَهُ وَقَاتِ يَافَتِ سَنَةِ ثَمَنٍ وَ
سِتِّينَ وَمِائَةً وَارْبَعِينَ وَدَرْمَدِينَهُ وَقَاتِ يَافَتِ سَنَةِ ثَمَنٍ وَ
وَرَشَقَاتِ كَلُونِ هُوَ عَيْبِيُّ مَنِيَا الْمَدَنِيِّ الزُّرَقِيُّ وَارْ
مَعْلَمُ عَرَبِيَّةٍ بُوْدَهُ اسْتِ كُنِيَّةُ أَوَّلِ بَوْرِهِمْ اسْتِ وَكُنِيَّةُ
لَقَبُ اسْتِ رَوَاتِ كَرْدَهُ اسْتِ نَافِعِ أَوَّلِ أَصْفَهَانِ
أَوَّلِ لَقَبِ نَهَادِ وَچُونِ كَلُونِ بَلْعَتِ دَرْمَدِينَهُ بَعْنِي نَكُونِ



و او را حسن قرائت بود لهذا ملقب بان گردید و در سنه
وفات یافت مرثیه سنه عشرين و مائتين اما ورش
هو عثمان بن سعيد المصمري و کنيت ابو سعيد است و در
لقب است و ورش در لغت منهاى سفيد است و از
برای شدت بياض او را ورش گفتندى و در مکه و فاک
يافت سنه سبع و شعين و مائة و عشرين اين کثير المکي
هو عبد الله بن کثير الداری مولی عمر بن علقمة بن الکنا
و الداری العطار و کنيت ابو معبد است و در مکه و فاک
يافت سنه عشرين و مائة و از برای او و ذراوی است
قبل و بنی اما قبل هو محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن خالد
بن سعيد بن جرجة المکی المخزومي و کنيت ابو عمر است و
لقب و قبل در مکه وفات یافت بعد از ثمانين و مائتين
و اما بنی هو احمد بن محمد بن عبد الله بن الفاسم نافع
بن ابی بزة المؤدنی المکی مولی لبني مخزوم و کنيت ابو
الحسن است و معروفست بنی و در مکه وفات یافت

سنة اربعين ومائتين ستم ابو عمر البصري هو ابو عمر بن
العلاء بن عمار بن عبد الله بن الحصين بن الحارث بن حليم
بن خزاع بن مازن بن مالك بن عمرو بن عثيم وكفته اندك
وی زبان است میحی و محبوب هم گفته اند و بعضی را عثما
افشته نام او کنیه و پشت و غیر آن نیز گفته اند و در کوفه
وفات یافت سنة اربع وخمسين ومائة واو را هشتاد
و شش سال بوده است و از برای او دو زاوی داشت
و سوسى و اما الدور هو حفص بن عكر بن عبد العزيز بن
صهبان الازدى الدورى الخوى و دو در موضعی است
در بغداد و او وفات یافت در حد و دسنة خمسين
و مائتين و اما السوسى هو صالح بن زباد بن عبد الله
بن اسمعيل الرستى السوسى و وفات کرد در سنة
احد و ستين و مائتين و ایشان هر دو قرآن را در پیش
کنند از ابو محمد میبارك الله و المعروف بالینهدی
و او از ابو عمر و او را پندید از برای آن گفته اند که

مصاحب بن یزید بن منصو خال مهدی بود و در خراسان
 وفات یافت سنه اثنین و مائتین چهارم عام الشکا
 هو عبد الله بن عامر الجصبی و ان در خلافت ولید بن
 الملك در دمشق فاضی بود و کینه وی ابو عمر نام داشت
 میان قراء سبعة غیر از او و ابو عمر و از عمر بن
 اند و او در دمشق وفات یافت سنه ثمانی عشر و مائت
 و از برای او و ذرا و هیت هشام و ابن ذکوان و اما هشام
 هو هشام بن عمار بن نصیر بن ابان بن ميسرة السلمی القاصی
 الدمشقی و کنیت و ابو الولید است و نیز در دمشق وفات
 یافت سنه خمس و اربعین و مائتین پنجم عام الکوفی
 هو عاصم بن ابی النجود و یقوی بن بهدلة و هو مولی فخر بن
 الاسد و کینه وی ابو بکر است و او در یافت حارث بن
 حسان را و در کوفه وفات یافت سنه ثمان و عشرين و مائت
 و ذکر الفاضی نور الله الشوشری فی مجالس المؤمنین ان
 عاصم بن بهدلة بن ابی النجود الکوفی الاسدی کان ماهر فی

الصرف والنحو والقراءة وحيداً في عصره وضيحاً في القراءة
والثلاثة ومن اكابر الكوفة وكان من التابعين والمجتهدين
لاهل بيت محمد صلى الله عليه وآله وهو قرأ القرآن على
علي بن أبي عبد الرحمن بن جبيب السلم وهو قرأ على
علي سلم ومحقى مما نذكره اكرجه قاضي مذكور ذكره خصوصاً
قارئاً وشيخ عبد الجليل رافعي نقل مبيكندكه اكثر
ايشان شيعه اندود در مجاد بکر عاصم و حمزه و کسانه در
شيعه ميگویند و باقی عدله لکن ظاهر همه قراءه شيعه اند
و شيعه ايشان باينگونه مقالات ثابت نمیشود و محتمل که
سني متعصب بنوده باشند و از برای او دو راويست
ابوبکر و حفص اما ابوبکر هو شعبه بن عياش بن رباح الکوفي
الاسدي مولى لهم و گفته اند نام او سالم و بعضی گفته اند
که نام او کنیه اوست و در کوفه وفات يافت شيعه اربع
و شعبه بن و مائمه اما حفص هو حفص بن سليمان بن المغيرة
الاسدي البزاز الکوفي و کينثا و ابو عمر و است معروف



عاشق زنده گشته بود و این معین گفته
بدر آن روز و آن وقت که او از ابوبکر افراییده است و فاطم یافت در شب
سنة سبعین و مائة و ثمانون سنة الهجرة النبوية و هو حنيفة
فعل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و كنيته و كنيته و كنيته
خلاف ابوجعفر المنصور سنة سبعين و مائة و ثمانون
او دوراوی مشهور است خلف بغدادی و خلافة الكوفة
اما خلف هو خلف بن هشام بن طالب البرزنجی كنيته و
ابو محمد است در بغداد و فاطم یافت سنة سبع و عشرين
و ثمانين و اما خلافة هو خلافة بن خالد و كنيته انداز این
خلید و كنيته اند این عيسى الصبر و كنيته و ابو عيسى
و در كوفة و فاطم یافت سنة عشرين و ثمانين هجرت
هو علي بن حنيفة النخعي مولى لبيد اسد و
كنيته و ابو الحسن است و در حره و بنو به و فاطم یافت
و ان دهیست از قراء شهر و قتی که منوچهر خراسانی



بود بارشید سنه شمع و ثمانین و مائه و از برای او
 دوراوی است دوری و ابو الحارث اما دوری
 هو حفص بن عمر الدودی النخوصا حب الهی و ثمانین
 در حد و سنه خمسین و ثمانین و اما ابو الحارث
 هو الیث بن خالد البغدادی و فاته یافت سنه ^{اربعین}
 و ثمانین و پست ساسانی قراء سبعة بروجه اخضا

ا	نافع الدینی	ب	قالوینی	ج	الضری	ا	هج
ی	ابو الکثیر	ه	بنی	ز	المسک	د	هز
ح	البصری	ط	البغدادی	ی	التوی	ح	طی
ک	الشیخ	ل	الدشقی	م	بنو الشکا	ک	کلم
ن	الکوفی	ص	بنو الکوا	ع	حفص	ن	نصع
ف	الکوفی	ض	الفتی	ف	خلان	ف	فصق
س	الکوفی	س	الحا البغدادی	ث	البغدادی	س	رث

فامثلة اذا اجتمع البصريون والكوفيون يقال عراق
واذا اجتمع اهل مكة والمدينة بق حرميان واذا اجتمع الحجازيون
والشاميون يقال عامية واذا اجتمع العراقيون والشاميون
يقال سماعي والله اعلم فظهر رغم قاربان خوش الحان
انچنين وضع کرده اند عينا **آ** اول نشانه نافع
ب قالون ج و دش بدان **ی** ابن کثرو ه بری
ز بود قبل مضیخ زبا **ح** ابو عمرو ط بود دور
ی نشان دان ز سوره **ک** ابن عامر است هشا
م امد نشان بن ذکوان **ن** بود عاصم خجسته
ص بکرو ز حفص ع نشا **ف** بود حمز خلف خراست
ف خلاد قاری قران **ر** کسائی و ش ابوالحارث
ف علامت دگر دورا **ب** عدا ز ابن رما تفاق بود
در میان جمیع اسنادان **ع** اصم حمزه و کسائی را
حرف ث دان علامت **ا** ابن عامر چه شد باین سه
ذ باشد نشانه ایشان **ب** از ابن کثیر با هر سه

ظ بود بیغل علامت^ن ضم چه گشتند هر سه با ابو عمرو
 رزایشان توغ را^ن پیدا حرفش دار کسائی حنزه
 شعبه با هر دو صحب^ن یکسا بدل از شعبه چونکه حفص
 رزایشان صحابی نقصان نافع و این عامر مدناز
 عم^ن شتا رز از ره ایقان نافع و بن کثیر با ابو عمرو
 بیشک آمد سمانه^ن بر این باز این کثیر با ابو عمرو
 حق بود رز در جمیع^ن این عامر قرین هر دو پیشدا
 نفر آمد نشان هر سه عیا^ن باز این کثیر با نافع
 حرمی آمد نشان^ن اسان با کسائی و عامر و حنزه
 حصن باشد چون نافع آمد^ن نشان رزیشان تا ترا شود از بر
 بین^ن تا مجتد و جهد بخوان و اما فراء ثلثه اخبر اول
 ایشان ابو جعفر المدنیست و فرائث مثل نافع المدنیست
 و در اوئی حمیه بن وردان و سلیمان بن جمار است
 دویم ایشان یعقوب البصری و قرائث او مثل قرائث
 ابی عمرو بصریست و در اوئی و پس و روح استیم

ایشان خلف البعدادی والکوفی است اصل از نجاشی
 و قرائشان مثل قرائت حمزه است و دوازده تن است
 و ادبش است والله اعلم

في الثلاثة عشر مؤلفين هذا القراء الاخير و هو					
ج	المسند ابو جعفر	ع	فرید بن علی بن	جم	جلیل بن نسیما بن
ب	البصیر يعقوب	هـ	کس قوی	حه	روح
خل	الکوفی خلف	سح	اسحق	س	ادب بن کس
أيضا في الثلاثة عشر على القراء					
ف	المسند ابو جعفر	خ	فرید بن علی بن	ن	جلیل بن نسیما بن
ظ	البصیر يعقوب	غ	کس زوی	ش	روح
و	الکوفی خلف		اسحق		ادب بن کس

بدانکه چهار روز در یک روز هفت که در میان روز قراءت نوشته
 میشود و آن متر و کتر و خعه و خما اما متر یعنی سابقا گذشته
 و کتر یعنی از جمله مکررات و اگر چنانچه قرار داد در قرائت بخلاف
 داشته باشند اسم آنها بیکیه آنها مخالف هستند و اگر ثابت
 مینمایند و اگر آن مخالف یکی باشد مینویسند خعه یعنی
 بخلاف عنه و اگر دو کس باشند مینویسند خما یعنی بخلاف
 عنهما و دیگر جای بیکیه بیان اماله است انکس اماله او
 بین بین باشد مؤخر مینویسند با فاصله و او سها
 تا از یکدیگر جدا شوند **الباب السابع** در بیان
 رسم الخط قرآن و کیفیت وقف بر آن و الفرق بین المضاد
 والمظالم و بیان اسامی رموز و روایات و احوال قراء
 و سند قرائت مؤلف است بدانکه غاصم در حال وقف
 تابع رسم الخط است هر کلمه که ببناء طولانی نوشته شد
 است مثل رحمت و نعمت و سنت ببناء وقف میکند اگر
 ببناء مد و در نوشته شود مثل نعمة واحدة ببناء وقف

میکنند و هر کلمه بلفظ جلالت و بلفظ ربانیت اضافه شده
باشد بناء دراز است و کلمه رحمت در جمیع قرآن بها
است الا در هفت موضع در بقره و اعراف و هود و زمر
و مريم و در دو موضع زخرف و نعمت در پارزده موضع
در بقره و آل عمران و مائده و لقمان و فاطر و ذکر
ابراهيم و سه در آخر مثل سنت در پنج موضع در انفک
و غافر در فتح و سه در فاطر و لیکن در فتح خلافت
امرات هر جا که مضاف بزوجه باشد در هفت موضع
در آل عمران و قصص و در یوسف و سه در محرم
کلمت در پنج موضع در انعام و اعراف و مؤمن و دو
در یونس معصیت در دو موضع مجادله مرصعات
در دو موضع ثناء و در یک موضع محرم لعنت در آل
عمران و نور شجرت در دخان جنت البقیع در الواقعة
ثمزات در حم سجده آیت در یوسف و عنکبوت قرنت
عین در قصص آیت عمران در محرم غیابت در دو

موضع یوسف علی ثبوت منه در فاطمه فطرت الله در
روم بقیة الله و در هود و لاث حین در صر اللاث
در نجم جالات در مرسلات هیهات هیهات در مؤن
یا ایت و ذات در هر جا که واقف شود و هر کلمه از مزار
و ایات و جمالات که بصیغه جمع نوشته میشود دنیا
طولا نیست و اگر بصیغه مفرد نوشته شود بهاء
مکتوب خواهد بود و در بکر حرف کلماتی اند که مقطوع
نوشته میشوند آن لام جاریه است در سناء مال هو
و در کف مال هذا الکتاب و در فرقان مال هذا الرسول
و در معارج قمال الذین عاصم درین مواضع بر لام وقف
میکند نه بر ما بخلاف ابی عمر و کسانی که کلمه ایه المؤمنون
در نور و ایه الساجد و زخرف و ایه النفلان در
الرحمن عاصم بیا لف وقف میکند بخلاف ابی عمر و کسانی
و کلمه و بکان عاصم درین دو موضع در اول بر فون و
بر ثانی بر هاء و در بیا بخلاف کسانی و نیز کاف بخلاف

عمرو وَاَيُّ مَا نَدَّ عُمُو اَعْلَمًا وَقَفَ مِنْكَ نَهْ بِرَأً بِخِلَافِ اَبْعَمُو
 وَكَسَانِي وَعَمَّ وَبَيْمَ وَبِيمَ وَمَمَّ وَلَيْسَمَ عَاصِمَ بِرِيمَ وَفَيْمَ
 نَهْ بِرِزَادِي هَا بِخِلَافِ بَرِي وَاَنَا دَرْدَسَمَ الْخَطِّ بِالْفُ
 مَكُونِثَ وَكَرْخَالِ وَصَلْ جَمِيعَ قَرَاءِ بِي الْفُ خَوَانْدَهْ
 وَكَرْخَالِ وَفَ بِالْفُ فُفَ نَمُودَهْ اَنْدَ وَكَلِمَةُ لِكَا هُوَ اللهُ
 دَرْخَشِ سَوْدِ بِيَانِ خَوَانْدَهْ شَدَ وَدِ بَكِرَ كَلِمَاتِي چَند
 هَسْتَنَدَكِهْ دَرْدَسَمَ الْخَطِّ بِيَكِ وَاوَمَكُونِثَ وَبِنَلْفَظِ اَبَدِ
 وَاوْخَوَانْدَهْ مِيشُونَدَ مِثْلَ دَاوَدَ وَبِلُونِ وَوَرِي وَفَاوُ
 وَبِسُونِ وَلِشَتَوُ وَاوْفَاوُ وَاوْاِبْضَا كَلِمَاتِي هَسْتَنَدَكِهْ
 رَسَمَ الْخَطِّ اَيْشَانِ بِيَاوُ وَاوْزَا بَدَهْ اَسْتِ بَعْنِي دَرْمِثِ هِنَهْ
 يَاوْ وَنُوشْتَنَهْ مِيشُودِ يَا بِمِثْلِ نَبَايُ الْمُرْسَلِينَ دَر
 اَنْحَامِ وَمِنْ نَلْفَايُ دَرِ بُوْنِ وَاَيْشَايُ ذِي الْقُرْبَى دَرْخَلِ
 وَمِنْ اَنَايُ اللَّيْلِ دَرْخَلَهْ وَمِنْ وَرَايُ حِجَابِ رَشُورِ
 وَقُلْ اَوْ نَبِيَّكُمْ دَرِ اَلْغَمَانِ وَاَوْ نَزَلَ عَلَيْهِ رُحِي
 وَاَوْ لَفِي الذِّكْرِ دَرْمِثِ سَاوُ بِكُمْ اَيَا بِي دَرِ اَعْرَافِ خَلَا

با اثبات الف خوانده ابراهیم یعقوبی در بی در وصل اما باقی قرائت بخلاف خوانده در حال وصل و همه قرائت
 در حال نف الف خوانده اند و اصله لکن انا فی همة و نقل که همة من انا الی ما قبلها لکن انا غنی عن

وَلَا يَقُولَنَّ كَثِيرٌ دُرْهَمٌ بَالْفِ زَائِدَةٍ بِشَرِّ زَائِدَةٍ مَكُونٍ
است و کلمه اثنتانکم لشهدون در انعام و کتابتون
در نمل و عنکبوت و لتکفرون در حم سجده و در خبیر این
چهار موضع بی مکیب و کلمه اثنا لخرجون در نمل
و اثنا لثا و کوا در صافات بیبا است و کلمه ائذ ناد
واقع بیبا است و کلمه افان مانت در ال عمران بیبا
و در افان مانت در انبیا خلافت و کلمه ان در
شعراء بیبا است و در اعراف بیبا اما ان ذکرتم درین
اثنا در صافات خلافت و دیگر کلماتی چند
هستند که در رسم الخط ایشان بواو و الف است مثل
الْمَلَأُوا الَّذِينَ وَايَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا در سه موضع نمل و کلمه
مَا أَتَوْا در هود و انبیا و ما کانوا در انعام و ام لهم
شکوة در شوری و شفوة در روم و شجرة کرم
الضفوة در ابرهیم و مؤمن و علوة در شعراء و الغلوة
در فاطر و بلوة در دخان و ابلوة در صافات و غوة



در مؤمن و برتر آید در مخنه بود بکر بعضی از افعالند
 که در بعضی مواضع رسم الخط ایشان بواو و الف مکتوبند
 مثل شَقُّوا در محل و انْوَكُوْا و نَظَّمُوا در طه و يَدُّوا
 در نور و يَعْبُوا در فرقان و يَنْشَوُّوا در حرف و يَبْدُوا
 و يَنْبَوُّوا در هرجا که بیایند الا در سورة توبه نبأ الذين
 كفروا که با الف است و در نوشتن و او در بن مواضع
 بجمعه مناسب ختمه قبل است که از جنس و اشیا انما
 جَاءُوا و اذْذَلِكْ جَاءُوا و ادرمائده و جَاءُوا و سَبَّيْهِ در
 شور و اذْذَلِكْ جَاءُوا و در حشر بواو و الف مکتوب است اما
 در جَاءُوا الحسنى در كهف و جَاءُوا مِنْ تَرْكِ در طه
 خلافت و كلمه بَدَعُوا و تَدْعُوا و اَدْعُوا و رَجُوا و يَبْلُوا
 و يَبْلُوا و سَأَلُوا و اَشْكُوا و يَرْبُوا و لِيَعْفُوا هرجا که بیا
 بواو و الف مکتوبند با اینکه صيغه مفردند غیر از يَعْفُوا
 عَنْهُمْ در شاکه بیا الف مکتوب است و جَاءُوا و بَاءُوا و اینکه
 صيغه جمعند بی الفند سَعَوْا و سَبَّأُوا و عَنُوْا و فَرَّقَان

وَتَبِيُّ الدَّارِ دَرِ حُشْرِ الْقَنْدِ وَأُولُو اِحْتِمَاءٍ وَقَعَ بَاوَاوُ
وَالْفُ مَكُوبِ اسْتِ كَلِمَةُ ذَوَا بَا الْفُ مَكُوبِ اسْتِ لَادِشْ
مَوْضِعَ لَذَوِ عِلْمٍ دَرِ بَوَسْفِ وَذَوُ الْعَرَشِشِ دَرِ مَوْضِعِ
وَلَذَوُ مَغْفِرَةٍ وَذَوُ عِقَابٍ دَرِ حَمِ سَجْدَةٍ وَذَوُ الْفَضْلِ
دَرِ حِدِ پِدَوِ ذَوُ الْعَرَشِشِ دَرِ بَرُوجِ وَذَرِ كَلِمَةُ اُولَئِكَ
وَأُولُو اَوَاوِلِي وَاُولَاثِ پِشْ اَزْ لَامِ وَاَوِ مَكُوبِ اسْتِ
اَمَّا بِي وَاَوِ خَوَانْدَه مِشْتُونْدِ وَكَلِمَةُ يَا بَنُوؤُم دَرِ طَهْ وَ
اِلَى الْجَنَّةِ دَرِ مَوْضِعِ بَوَاوَا اسْتِ وَكَلِمَةُ صَلَاقِ وَزَكَاةِ وَ
مِشْكُوعِ هَرْ جَاوَا قَعِ شُونْدِ بَوَاوَا مَكُوبِ اسْتِ لَلْنَفِخِ مَكْرَانِكِ
مُضَافِ بَعْضِ بَرِ بَاشَنْدِ كِه دَرِ بِنِ هُنْكَامِ مَكُوبِ بَا الْفُ خَوَانْدَه
بُودِ مِثْلِ صَلَاتِهِمْ وَصَلَاتِهِ وَحَبَابَتِنَا وَحَيَاتِكُمْ وَحَبَابَتِنَا
زِيرَا كِه هَرْ كَاهِ مُضَافِ بَعْضِ بَرِ بَاشَنْدِ مِثْلِ صَلَوَةِ الْفَجْرِ
وَصَلَوَةِ الْعِشَاءِ مَكُوبِ بَوَاوَا خَوَانْدَه بُودِ وَدِ بَكَرِ اَزْ
اَفْعَالِ كَلِمَاتِ چِنْدِ هَسْتِ كِه لَامِ الْفَعْلِ اِشْتِمَالِ بِيَكِ
اجْتِمَاعِ سَاكِنِ افْتَادَه اسْتِ وَدَرِ كِتَابِ نَزْ بَرِ بَاشَنْدِ

وان در پنج موضع است بدیع الاقنان و پنج الله انبیا
در اسر و بدیع الداع ذکر و سندی الزبانیة در علق
و پنج المومنین در بوفن اما ذکر کلمه یوم بایت لا تکلم
در هو و حذف لام الفعل کرده اند با آنکه اجتماع کینا
فخده است و دیگر کلمه است که بصورت هزه مکتوب
ملاء الارض زال عمران و فيها ذت در محل و الحباء
در محل و دیگر کلماتی چند هستند که بعضی ذوات
الواوند و بعضی ذوات الباء یعنی الفی که منقلب از واو
با از یا باشد اما ذوات الواو بر دو نوعند اول آنکه
بالف مکتوب است مثل آنکه دعا و عفا و فلا و علا و لمن
آنکه مرسوم بیا است مثل ضعی و ضعیها و دحیها و القو
و طحیها و نلها و سبی و زکی و دنی و ذوات الباء
بر دو نوعند اول آنکه مرسوم بیا است مانند
وای و انتهم و دوم آنکه مرسوم بالف است مثل عصا
و الاقضا و اقضا و طغا و ضابط و دانش ذوات الواو

والیاء انت که هرگاه فعل را متصل کردا نند بضماء مجرکات
وسکات معلوم کرد که مثل دعوت و رمیت و قضیت
و در اسم به تشبیه کردا نیدن معلوم میشود مثل هدایا
وعصوان و کلمه ابی و رای هر جا باشد بیا مکتوبست
و دیگر کلمات مقطوعه در رسم الخط بنوعی است که بیا
میشود کلمه ام من یكون در فناء است در توبه خلفنا
در صافات بانی امتا در حم سجده مقطوع است و
ان ناصبه از لاء نافیة در کلمه ان لا اقول و ان لا یقول
در اعراف و ان لا ملجأ در توبه و ان لا اله و ان لا نعبد
در هود و ان لا تشرب در حج و ان لا نعبد وادرس
و ان لا تعلوا در دخان و ان لا یشرک در محمّد و ان لا
یخلنّها در نون و کلمه یوم هم دو در مؤمن و یک
در دار باث و کلمه این ما تکنونوا در بقره و شایع
این ما کنتم در اعراف و مؤمن و حد بداین ما توفوا
در آل عمران و این ما کنت در مزیم و کلمه فی ما ضلک

در بقره فی ما اتکم در مائده فی ما اتکم و فی ما اوحی
 در انعام فی ما اشتهت در انبیاء فی ما افضنم در نور
 فی ما هننا در شعراء فی ما رزقنا که در روم فی ما هم
 بید فی ما کانوا در زمر فی ما لا تعلمون در واقعه کلمه
 کل ما رزقوا در نساء کل ما دخلت در اعراف من کل
 ما سئلوه در ابرهیم کلاما جاء کل ما اخرج و ملک
 کل ما خبت در اسری کلمه عن ما اهو اعنه در اعراف
 عن مریشاء در نور عن من تولى در نجم کلمه ان ما تولى
 در حج ان ما نوءدون و لو ان ما فی الارض رهن
 کلمه کبیر ما شرفا در بقره ما کانوا اما قدمت هر چها
 در مائده کلمه ان ما یزینک در رد کلمه حینما در
 موضع بقره کلمه فمن ما ملک در نساء و لکم من ما ملک
 در روم مقطوع است و دیگر کلمه موصوله هستند
 که ذکر آنها ضرر و راست کلمه ان یجعل در هفت ان
 نجم در فیه اما در ان تخصو خلافت و کلمه لیکلا

مائده
 مائده
 مائده
 مائده

مَحْزَنُوا دِرَاهِمَ عِمْرَانَ يَعْلَمُ دَرَجَتَهُ يَكُونُ دَرَاهِمًا نَسُوا
حَدِيدَ كَلِمَةٍ إِلَّا تَقَعْلُوهُ دَرَاهِمًا نَقَالَ إِلَّا تَقَعْلُوهُ إِلَّا تَقَعْلُوهُ
دَرَاهِمًا نَقَالَ تَقَعْلُوهُ دَرَاهِمًا نَقَالَ تَقَعْلُوهُ دَرَاهِمًا نَقَالَ
كَلِمَةً فَإِذَا كَلِمَةً يَجِبُ وَأَدْرَاهِمًا كَلِمَةً مِمَّ وَمِمَّنْ وَنَمَّ دَرَاهِمًا
قَرَانٌ مَتَّصِلٌ أُنْدُوهُ وَحُونَ أَنْ نَاصِبُهُ مَعْلُومٌ مَضَارِعُ بِلَادِهِ
مَتَّصِلٌ بَابُ نَوْشْتِ مِثْلُ لَيْلَةٍ وَهَمِجَتَيْنِ أَنْ شَرْطِيَّةً حُونَ
بِلَادِهِ نَحْوُ الْأَقْصَرِ وَنَحْوُهُ كَمَا مَرَّ وَحُونَ بِكَلِمَةٍ مَارِدَةٍ
بِهِ مَتَّصِلٌ بَابُ نَوْشْتِ مِثْلُ مَاتَرَيْنَ وَاقِطَانِ خَافَتِ وَكَلِمَةٍ
الَّذِي الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِينَ بَيْنَكَ لَامٌ مِينَوَيْسُندُ خِلَافَ الَّذِينَ
وَاللَّتَيْنِ كَذَا زَبْرِي ثَنِيَّةٌ اسْتَثْنَى بَدَلًا مِينَوَيْسُندُ
فَرَقَانِ بَيْنَ الْجَمْعِ وَالثَّنِيَّةِ وَخَفَّتْ دَرَاهِمًا لِقَطْعِ أَوَّلِيٍّ
وَأِنْ شَاءَ دَرَاهِمًا هَرَجًا كَمَا وَافِعٌ شُودَانِ شَرْطِيَّةً زَنْشَا
كَهْ فَعْلٌ اسْتَثْنَى مِينَوَيْسُندُ وَدَرَاهِمًا نَقَالَ لِقَطْعِ أَوَّلِيٍّ
اسْمُ وَحُونَ الْفَتْحُ مِينَوَيْسُندُ وَهَمِجَتَيْنِ الرَّاءُ وَكَلِمَةٌ أَحْيَا هَرَجًا
كَهْ وَافِعٌ شُودَانِ الْفَتْحُ مِينَوَيْسُندُ كَرَاهَتِ جَمَاعَةٍ دَرَاهِمًا

کتابت بلی یکدیگر و لفظ تجا نا هر جا که باشد با الف نویسند
که ملتبس به نجینا نشود که متکلم مع الغیر است و عمده در
رعایت و رسم الخط رفع التباس است چنانچه در اولئك
و او نویسند جهت رفع التباس بـ اليك و همچنین هـ اذا
تا ملتبس بـ یدینا نشود و لفظ تغنی الا یا ت در پیش
بیا و ما تغنی التذرد در مرتبه یا مکتوب است و الاصل
فینما واحدة و پوشیده نما ند که چون کلمه این در میان
دو علم واقع شود بطریق که صفت علم اول باشد با الف
نویسند مانند عیسی بن مریم یعنی ای عیسی که صفت تو
ایست که پسر مریم و چون خبر واقع شود با الف نویسند
مثل و قال لیلهود عزیز ابن الله درین صورت خبر
واقع شده از لفظ عزیز و نکته اش آنست که چون صفت
موصوف در حکم یک کلمه است در ترده بخوانان لکن
هر یک از مبتدأ مستقلند الف را نویسند تا مشعر بانقضاء
باشد و کلمه ثم آشوارا همچنین مینویسند از برای

آنکه وقف کنند در شتم ایشان خوانند و همچنین
در فی السّمواتِ ثَوْبٌ که چون در السموات
وقف کنند ثَوْبٌ گویند بخلاف الذی وُثِنَ
که چون وقف کنند بر الذی وُثِنَ گویند کلمه
وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا رَافِعًا و نوشتند 'نا
ملتبس به او تواف شود بر اهل علم و دانش
مبرهن و روشن است که رعایت رسم الخط
کتابت و قرائت ضروریست و حدیثی در
این خصوص وارد شده است و تخلف از آن
ضروری و نقصی ثواب تلاوت نمیرساند پس
اولی و انسب آنست که اگر در ضیفه جمع مثل
جاءوا و امثال ان الف نوشته باشند و هم
چنین در هر جو و یبند و که ضیفه مفرد
است بی الف نویسند و موافق رسم الخط
هم نباشد حک بی فایده و اصلاح پیرودن از

قاعده نكند و قرآن را از مالت بیرون نبرند
 پس کسانی که غار و بعلم قرائت باشند قرآن را
 از روی علم و دانش ملاحظه نموده بنوعی
 که فسادی در معنی و خللی بنظم قرآن بهم
 نرسد وقف خواهند کرد و صاحب کشف
 گفته در قوله تعالی ما اهل هذا و اخوانه که
 لام را من فصل نوشته اند در مصحف عثمانی
 و حال آنکه خلاف قواعد عربیه است لآن
 خط المصحف لا یغیر و نیست این جمله خلاف
 مکرر از پیروادی ثالث و خرمیدان او از باب
 رفع کردن غلط او جواب تراش میکنند و باید
 بحديث شریف قرأوا كما یقرؤا الناس حتی یقروا

الفائمه اه عمل نمود چون علم رسم الخط

چندان ضرورت لازم نبود بجهت ^{افتتاح} مو

اهل فن قدر بیان مذکور

شد

الباب الثامن في كيفية اقسام همزة وبيان
حقيقته وخصفه آن و بجلی دزد کرم و منشابه و
ناسخ و مانوخ و عام خاص تکبیر است بدانکه همزه و
الف متحرک گویند و آن برد و قسم است قطع و وصل
اما همزه قطع مثل همزه باب افعال که در درج
کلام و هنگام وصل ساقط نشود مثل واقاموا
الصلوة واتوا الزکوة که قطع میکند و میبرد و ما
قبل خود را از آنچه بعد از اوست و هم چنین همزه
واحد متکلم هم قطع است و در حالات وصل نفی
مثل استجب لکم و اذکروکم و غیر ذلک و همزه
استفهام نیز برای قطع است و در وصل ساقط
نمیشود مثل استکبرت و بخوان و همزه جمع نیز
در وصل ساقط نمیکرد و مثل فی اموا لکم و
انفسکم و بخواننها و همزه که اصل کلمه است در
درج کلام ساقط نمیشود مثل همزه امر و اجر و نحو

اِذَا وَامَّا هَمْزَةُ اِسْتَنْبَقَ وَاسْتَمْعِلَ هَمْزَةً قَرَّ بِقَطْعِ
 يَمُخَوْنَهُ مَكْرُورٌ كَرَمٌ دَاوِي نَافِعٌ مَدَنِي نَسَبٌ
 بِوَصْلِ هَمْزَةٍ يَمُخَوْنَهُ بَاقِي هَمْزَاتُ كَرَمٌ خَارِجٌ اَزْ هَمْزَاتِ
 مَذْكُورَةٍ اِزْ بَرَايِ وَصْلٍ اِسْتَمْعِلْ اَعْفُ دَقِ اَعْفُ
 عَنَّا اِغْفِرْ دُرِّ وَاغْفِرْ لَنَا اَنْصُرْ دُرِّ فَاَنْصُرْنَا هُنَا
 كِهْ دُرِّ اَوَّلِ فَعْلٍ مَاضِي ثَلَاثِي مَزِيدٌ وَاقِعٌ شَوْنٌ
 غَيْرُ ذِي بَابِ فَاَلِ مِثْلُ هَمْزَةِ اِكْتَسَبَ دُرِّ مَا اِكْتَسَبَ
 وَهَمْزَةُ اِسْتَغْفِرْ دُرِّ وَاِسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرُّسُولُ هَمْزَةُ
 اِنْصَرَفُوا دُرِّ نَمَّ اِنْصَرَفُوا وَهَمْزَةُ اِطْمَنُّوا دُرِّ وَاِطْمَنُّوا
 اِذَا وَامَّا هَمْزَةُ اِنْهَاكُ دُرِّ تَلَقُّظٌ وَعِبَارَاتُ
 سَا قَطْ مِثْلُ هَمْزَاتِ وَصْلٍ اَنْدَ هَمْزَةُ
 تَقْرِيبٌ يَزِيدُ رَدِّجٌ كَلَامٌ سَا قَطْ مِثْلُ هَمْزَةٍ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ چُونِ حَرْفِي جَبْرَانِ بِيَاوَرِي وَكُوْنِ وَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ دُرِّ بِنِ صَوْرَتِ هَمْزَةٍ سَا قَطْ اِسْتِ وَهَمْزَتَيْنِ
 الْحَاقَّةُ وَالْقَارِعَةُ وَالْعَادِيَاتُ هَمْزَةُ تَقْرِيبٌ دُرِّ



حالت وصل ساقط میشوند و اما همزه محققة
 و محققة بابتا نکه هرگاه دو همزه در یک کلمه جمع شوند
 عاصم همه جا بخین خوانده الا کلمه **ءالجمعی** در
 فصلت بکسر بخفون همز بین و حفص بشهیل کالالف
 یعنی همزه ثانی را شهیل میکند چیزی که نه همزه
 باشد نه الف و کلمه **اذهبنم** در احقاف و **ان یولع**
 احد در ال عمران عاصم بکماله بیکم همزه خوانده و کلمه
ان کان درنون و امنتم در اعراف و طه و شعرا
 بکسر همز بین با تخفیف و حفص بیکم همزه میخوانند و کو
 همزه و صلی واقع شود میان همزه استنفاها و لام کنا
 و ان در قرآن شرحا است که همزه استنفاها با الف
 و لام تقریب جمع شده و همزه و الف لام تقریب با ال
 بالفتحه اند و ان کلمه **ءالذکرین** در رد و موضع
 انعام و **ءالان** در رد و موضع یونس و **ءالله** در یونس
 و مثل که درین مواضع با اتفاق همه قراء مذکور است



باشد چنانچه رفع النقاء ساکنین و جمیع قراء متفق اند
 و تهلیل و مراد از تهلیل همزه ثانی را کالاف اذ اکر
 است و تهلیل در اصطلاح قراء همزه ثانی و میان
 همزه و الف خوانند است هرگاه همزه اول مضموم یا مکسور
 باشد و اکر دو همزه در دو کلمه پیوسته باشند مثل هو
 ان کنتم و جاء اجلهم و نحو ذلك غاصه همه جاهر و
 همزه را بحقیق خوانده و فرق در میان همزه و الف
 آنست که آنچه بقول حرکت و اعراب میکنند همزه است
 آنچه نمیکند و همیشه ساکن است پس از الف است
 غیر همزه دان الف است که در کتب بزرگ و در کتب
 در آمدند لام و همزه اثنان و بعد از وقت است
 محضاً یعنی محض امتضای خلق است بشرح و از و ضمه
 به غیر کرده اند از چنانچه توقع از آن مکان و اصل در
 محقق است در حال تلفظ اکثر اهل حجاز و قریش مثل
 نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و بحقیقت همزه که در آن ماده قرار
 دارند

عن اهل الحجاز وحديثي در تخفيف همزه نازل نموده اند
من طريق خازن بن اعين عن ابي الاسود الى عرابي
قال جاء عرابي الى رسول الله فقال يا نبي الله قال انت
ينبي الله لكن نبي الله واحكام همزه بيضاء است آنچه در
تخفيف همزه بيان ميشود چها راست است اول تفل حركة
همزه است بما قبلش كه ساكن صحيح و غير حرف مد است
و خود همزه را ساكن كردن مثل فدا فله و قل انجي
وقل ان كنتم وان قرأت نافع است از طريق و روش
عاصم در سورة حجرات در لا يسم الفسوف حركة همزه
اسم را بلام داده و همزه را حذف كرده و وسم ابدال
همزه ساكنه است بحرف مد بكه حركة ما قبلش از جنس
خودش باشد فبتلك الفاء بعد الفتح نحو وامر اهلك
و واو بعد الفتح نحو مؤمنون و باء بعد الكسر نحو
وان قرأت اني عمرو است سيم شهيكل بين بين است
يعني او را حركتي كرده اند كه مخبر جش ميان همزه محققه



و میا حرف مد تیکه مجازن حرکتش هرگاه متفق باشند و
 همنزه در فتح نهیل میکنند همنزه ثانیه انافع و بر کثر
 و ابو عمرو و هشام و الباقون یحذفونها چها سقا
 همنزه اول است بدون نقل و ان قرائت ابو عمرو و کثیر
 و الباقون بالتخفيف فیها و خلیل مخوی با سقاط همنزه
 ثانیه قائل شده است و اما محکم و متشابه ناسخ
 و منسوخ و عام و خاص بدانکه آیات قرآن برشش
 قسم است محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و
 خاص اما محکم ایضا گویند که ظاهر لفظش صریح باشد
 تام و تمام بمعنی موضوع له کند بدون تا و بی و
 تکلفی مثل قوله تعالى **وَالْهٰکُمُ الْاِلٰهُ وَاحِدٌ لَا اِلٰهَ**
اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ و اکثر قرآن ازین قبیل است
 اما متشابه پس ایضا گویند که بدون تا و بی و تکلف
 و ترتیب قواعد اصولیه و قوانین عقلیه و استدلال
 بهنیه معنی ترا بخویکه موافق اعتقاد ذات حق باشد



نتوان فهمید و لفظاً از چند وجه از معنی باشد و
طایفه از ظاهر لفظ آن مدعای خود را بیابند و
انصورت عر اهل حق را توقف نمودن و رد نمودن
براسخیر فی العلم ضرور باشد چنانچه در کافی و
شده است که از احکام امری هست که در شد و
صلاح آن اشکار است پس متابعت آن واجب است
وامری هست که کراهی آن ظاهر است متابعت آن
آن نیز واجب است و این هر دو امری است که از
ایات و احادیث محکم معلوم شود و امری هست
که مشتبیه است باید که برگردانیده شود علم آن
خدا و ازین قبیل ایات نیز در قرآن مجید بسیار
مثل قوله تعالى وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ
پس کسیکه از اصول عقاید بهم نداشته باشد
با دله و براهین حقه بر خود ثابت نکرده باشد که
خدا کی را کراه نمیکند در تفسیر این آیه غا جرح و محنت



وهم من الذين لا يرون في القرآن
لغة واحدة ولا معنى واحد
فانهم يقولون انهم يرون
لغة واحدة ولا معنى واحد

بصوت انك از معصوم عليه السلام استماع
نماید و بعضی از معتبرین آورده اند که دلالت
الفاظ قرآن بر جمیع معانی مقصوده با تسبیل مطابقه
است بخوبی که لفظ احتمال معنی دیگر بغیر از معنی مقصود
از آن ندارد یا محتمل معنی غیر از آن نیز هست شواهد و
نص خوانند مثل وَالْهَکْمُ لِلَّهِ وَاحِدٌ وَفَسْمُ ثَانِيٌ که
دلالت بر معنی مقصود و غیر مقصود دارد با دلالت
آن بر همگی معانی محتمله مساوی است بانه نوع و
محل گویند مثل قوله تعالى ثَلَاثَةٌ قُرُونٌ وَنَوْعٌ دِيمٌ
یعنی انکه دلالت آن بمعانی محتمله بتفاوت باشد
انرا نسبت بمعنی راجع ظاهر گویند مثل وَلَا تَنْكِحُوا
أُمَّهَاتِكُمْ أَتَاوُكُمُ الْبَنَاتِ وَنَسَبٌ بمعنی هر جوح مآول
خوانند مثل بِبَالِ اللَّهِ قَوْفًا يَدِينُهُمْ بِلِزْنٍ جَهَادٍ
فَسْمُ نَصْرٍ وَظَاهِرٌ رَاجِعٌ كُوبِنْدٌ وَجَمَلٌ وَمَا وَلَدَ مَنَشَا
أَمَّا فَاسِيحٌ وَكَسُوفٌ دَوَابُّهَا نَدَارٌ لِيَدِ وَحَكْمٌ غَيْرُ



یکی بیکر نازل شد باشند و در وقت که یکی از آنها
حکمی آورده باشد و بعد از آن دیگری حکمی دیگر
و بر مردم لازم باشد پیروی حکم ثانی و ترک حکم
اول پس حکم ثانی را ناسخ و حکم اول را منسوخ
مثل آنکه در اول اسلام امر شد بر رسول خدا که
با کفار بمضنون لکم دینکم و لی دین عمل نماید
بعد از قوه و نصیج اسلام بمفاد آیه فاذا انسلخ
الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم با ایشان
معامله نماید پس آیه اولی منسوخ شد با آیه ثانیه
و منسوخ بر سه قسم است اول منسوخ المعنی که چنانچه
مذکور شد لفظ آن در کلام است و امر بخواندن
آن شده است از جمله قرائت لیکن معنی آن را
نباید بعمل آورد مثل آیه و علی الذین یطیفون فدیة
طعام مسکین و امر بقتله و مخوف آن و بعضی از
مفسرین گفته اند که بکصد و چهار رده آیه است



از پنجاه و چهار سوره که منسوخ است یا ایة اُقلوا
المُشِرکین كافة که از ایه النیف کویند و هم
منسوخ اللفظ و ان ایا فی است که در باب حضرت
ولایت مآب امیر المؤمنین علیه السلام و عداوت
اعدا انجذاب نازل شده و ملاعین صحابه از میان
انداخته اند و ما ما موردیم که لفظ انرا تلاوت
نکنیم بلکه معنی انرا که دلیل بر امامت ائمه علیهم
السلام اعتقاد داشته باشند و بعلین بیاوریم
و در جواب هر نقیضی آورده که از جمله این قسم است
منسوخه این ایه است که الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا
زَنَيَا فَإِذَا جُمُوعُهُمَا نَكَحَا لِأَمْرِ اللَّهِ ^{مَعَهُ} که تلاوتش مکنو
است و حکمش باقی سیم منسوخ المعنی و اللفظ
و ان ایا نیست که در بعضی مواضع نازل شده
بعلت اسقاط تلاوت آنها منسوخ گردیده و
ان نیز ظاهر نیست که بعل او و فلان ما غام ایه است



که مورد نزولش امور کل خلائق باشد و احدی دون
 احدی یا طائفة بمضامین آن ما مورد مخاطب نباشد
 و نقلی از همان خاصیت نداشته باشند مثل قوله
 تَلَّاهُ وَآفَمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَغَيْرَهَا وَعَلَّمُوا
 قُرْآنَهُ فَمَنْ اسْتَغَامَ اللَّفْظَ وَالْمَعْنَى خِطَابُهُ
 مَذْكُورٌ شَدَّ وَعَلَامَ الْمَعْنَى خَاصَّ اللَّفْظِ مِثْلُ خُطَابِهَا
 كَمَا بِمَخْصُوصٍ بِمُخْبِرٍ وَارْدٌ شَدَّ يَدَ بَكْرِي لَيْكُنْ مَثَلُ
 مَرْدَمٍ دَرَمًا مُوَرَّجَةً أَنْ شَرَّهَ كَيْدٌ مِثْلٌ وَلَوْ تَرَى
 وَآفَمُوا الصَّلَاةَ وَغَيْرَهَا وَعَلَامَ اللَّفْظِ خَاصَّ الْمَعْنَى مِثْلُ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُذْخِرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ
 الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ كَمَا بِاتِّفَاقٍ مَثَلُ ثَابِتٍ
 كَمَا فِي الْأَذِينَ آمَنُوا أَنَا بَاخِرٌ عَلَى بِنِ الْبَطَالِ عَلَيْهِ السَّلَامُ



لا غیر و از این قبیل است اما خاص در این است مخصوص
 در ماده خاصی یا شخص خاصی یا زمان خاصی یا زائده باشد
 و بکر از ادوات داخل نباشد نه محبت لفظ و نه محبت
 انتمی و باید دانست که جمله قرآن در باب اهل بیت رسول
 خدا و دوستان ایشان و ذم دشمنان ایشان یا زائده
 و علم قرآن بتام در نزد ایشانست لا غیر و بدینضمه
 اختیای ذرکت معتبره هست که نقل افادین
 و چیزی موجب تطویل است اما تکبیر در سنت اهل
 مکه بوده نزد ختم قرآن و از این کثیر نقل شد و بعضی
 از برای همه قراء نقل کرده اند و صیغه تکبیر بنظر
 است که از آخر و بقولنا اقل سورة والضحی الی آخر
 الله اکبر ولا اله الا الله والله اکبر والله الحمد
 فظهر بها افضل الاعمال الا انشا مع الختم خلا و در تمامه
 اذ اکبر و فی آخر التائیس و دفوا مع الحمد فی المقلان و سلا
 و از آخر از ضحی تکبیر سنت بنا و یا زد جا کشته تکبیر هلال

فلذلك باقارعة زعم غير كذا ^{منه} وطلب عمن في الحمد لله شذوذاً ^{منه}
وبعضي از قراء احتياط کرده اند بعد از ختم قرآن به
قرائت غاصم تكبير گفته اند اين احتياط بيفايده است
زيرا كه تكبير دعا است و دعا و تكبير ضرر و فسادى
بقرائت و ثواب تلاوت نميرساند و الله اعلم

الخاتمة

در بيان سند قرائت مؤلف است
سند قرائت مؤلف فاعلم انى قرائت بها
القرآن على سبيلى وسندى وأستاذ
والدى وهو القارئ المؤيد والفاضل
والحافظ المشهود الحاج السيد محمد حشوة
الله تعالى مع جده الامجد وهو قراء
على والده الماحد المحقق الزاهد الحافظ البهي
والعامل العابد التقي الأفاضل السيد المهدى جله الله

من رفقاء جد الحسين ^{النقي} سبط وهو فرأ على ابيه الحافظ
الفاضل البارع زين المقرئ المتبحر الأواه السيد
القناح ده وهو فرأ على عمه الأكرم والحافظ الأحنم
السيد ضاهر وهو فرأ على ابيه الحافظ الأحمدي السيد محمد
وهو على أسناده زين القراء وناج القدماء الحافظ
البارع الحاج محمد ضياء السبزواري وهو على حقه عمه الكاظم
على الشريف القاري وهو على السيد حسين المغربي وهو
على الشيخ محمد المغربي وهو على الشيخ محمد الجزري وهو
باربعة عشر على ^{واسطة} عاصم بن محمد له بن أبي النجود الكوفي الأسدي
وهو على أبي عبد الرحمن بن جبيب السلمي وهو على إمام
المحققين ويعتبر الدين أمير المؤمنين على بن أبي طالب عليه
وعلى أولاده الألف النخبة والثناء والحمد لله رب العالمين
برضا برضا فبأرباب الفس واصحاب بيتن بوشيد فمخ
نمنا فادكه اصلاح كار مؤمنان ورعا بت خلط ايشان
دوره تزد اهل عرفان اعظم ارکان ايمان است و برضا برضا

يوشى ويرفضا بحموشى رابصالحا ومنقبانت فلهمذا
الناس ابن حبة فقير وابن مثل كثير التقصير علماؤ
فضلاء وقرابا طن خود را بنور معرفت وظاهر خود
مجلس طاعت منور و منرتن كرد اينده ليلا و لها راسا
ويجها راد ركبند كج و رضا الهى كبر ده انداخته
اكر سهوى يا خطائى و يا غلطى يا ناملايحى و القاط
و ياد ر قواعد مجويدى و افشده باشد و بر مطلع
شوند بد بل عفوا و اغماض عيب را پوشند و
اصلاح ان بقدر وسع بگوشتندان الله لا يضيع
اجر المحسنين قد فرغ مؤلفه الفقير من تأليف تسويد
هذه الأوداق فى عشرين يوم الاثنين من العشر الأوسط
من الشهر الثانى من السنة الثامنة من العشر التاسع من
المائة الثالثة من الألف الثانى من الهجرة النبوية على هجرها
الألف الثمانمائة و الخمسة و دار الخلافة ناصر طهره اصنافا
الله عن الحدان بن محمد واهل بيت الطيبين الطاهرين

[illegible]



یا اوستا رحمتی اکبر بی کس از بدو زبان طلب الهی است عارفان

تا هر چه در دست

از

در کتابخانه



Handwritten text in the top right corner, possibly a date or reference number.

Handwritten text in the top left corner, including the word "تانا" (Tana).

Handwritten text in the middle left, possibly a name or title.

Handwritten text in the middle, possibly a name or title.

Handwritten text in the middle right, possibly a name or title.

Handwritten text on the right side, possibly a date or reference number.

Handwritten text in the lower middle, possibly a name or title.

Handwritten text in the lower middle, possibly a name or title.

Handwritten text in the lower middle, possibly a name or title.

Handwritten text in the lower middle, possibly a name or title.

Handwritten text in the bottom right, possibly a name or title.



